

# بلشویک‌های سرسخت:

گابریل میاسنیکوف، «گروه کارگران» و زوال انقلاب روسیه

تامی لاوسون



زندگی‌نامه جدیدی از کمونیست چپ، گابریل میاسنیکوف، و گروه کارگران حزب کمونیست روسیه

گابریل ایلیچ میاسنیکوف، نامی است که اغلب در حاشیه تاریخ بلشویسم باقی مانده است. او کارگری فلزکار از ناحیه اورال بود و هیچ از یک انقلابی سرسخت کم نداشت. زندگی او از جهات بسیاری، بازتابی پرفروغ از

سوسیالیسم انقلابی بود: در تأسیس شوراهای کارخانه و شوراهای کارگری (سویت‌ها) نقش فعالی داشت و در اعدام دوک بزرگ میخائیل، برادر تزار، مشارکت کرد.

میاسنیکوف هم‌زمان یار و منتقد لنین و تروتسکی، دشمن سرسخت زینوویف، دوست کارل کرش، روت فیشر و آنارکوسندیکالیست‌های فرانسوی بود. آخر الامر به خاطر مبارزاتش از حزب بلشویک اخراج شد، دیوانه خوانده شد، شکنجه دید، به تبعید فرستاده شد و همانند بسیاری از انقلابیون هم‌عصر خود، به زندگیش در زندان‌های استالینی پایان داده شد.

### گابریل میاسنیکوف و گروه کارگران: صدای مستقل پرولتاریا در برابر قدرت

باورهای گابریل میاسنیکوف او را در تقابلی مداوم با قدرت‌های حاکم قرار داد. او بر این باور بود که هیچ فرد یا نهادی - حتی حزب خویش - حق ندارد به‌جای طبقه کارگر تصمیم بگیرد یا معین کند چه چیزی به سود آنان است. میاسنیکوف بنیان‌گذار گروه کارگران حزب کمونیست روسیه بود؛ گروهی کوچک اما رادیکال از مخالفان درون حزبی بلشویک‌ها که پس از اخراج، تشکل مستقل خود را بنیان نهادند. نام این گروه اغلب در سایه‌ی جریان‌هایی چون «اپوزیسیون کارگری»، «سانترالیست‌های دموکرات» و «اپوزیسیون چپ» قرار گرفته است. شاید یکی از دلایل ناشناخته ماندن آن‌ها، جایگاه حاشیه‌ای‌شان در ساختار دولت نوپای شوروی باشد؛ اما تاریخ «گروه کارگران» نشان می‌دهد که آنان تا چه اندازه در مبارزات آغازین طبقه کارگر روسیه علیه خودکامگی برخاسته از درون جنبش کمونیستی اهمیت داشتند.

در روزگاری که اغلب جناح‌های مخالف، انتقادات خود را صرفاً در جلسات حزبی و پشت درهای بسته بیان می‌کردند، اعضای «گروه کارگران» در میان کارخانه‌ها حضور داشتند و کارگران را به کنش، مقاومت و بازپس‌گیری قدرت خویش فرامی‌خواندند. برخلاف سایر گرایش‌های اپوزیسیون، این گروه تقریباً به‌طور کامل از خود کارگران پرولتر تشکیل شده بود و از همان آغاز با دیدی روشن و واقع‌گرایانه، به زوال تدریجی جنبش کمونیستی اعتراض می‌کرد.

مهم‌تر از همه، اعضای گروه بر این باور بودند که تنها نیرویی که می‌تواند با روند انحطاط در روسیه و فراتر از مرزهای آن مقابله کند، کارگران آگاه و سازمان‌یافته‌اند. بررسی زندگی و اندیشه‌های میاسنیکوف به ما امکان می‌دهد تا جدول زمانی دقیقی از مبارزات او ترسیم کنیم و جایگاهش را به‌مثابه شخصیتی مستقل و کم‌تر ارج‌نهادده‌شده در تاریخ جنبش کمونیستی بازشناسیم. این بازخوانی همچنین فرصتی است برای تحلیل دقیق‌تر شرایط انقلابی آن دوران و استخراج درس‌های سیاسی که می‌تواند برای کنشگران سوسیالیست معاصر الهام‌بخش باشد.

زندگی درهم‌تنیده با انقلاب

گابریل ایلیچ میاسنیکوف در ۲۵ فوریه ۱۸۸۹ در شهر چیستوپول روسیه زاده شد. از سال‌های کودکی او تا پیش از شانزده سالگی، یعنی تا سال ۱۹۰۵ - سال نخستین انقلاب روسیه - اطلاعات چندانی در دست نیست. در همین سال‌ها، میاسنیکوف در یکی از کارخانه‌های شهر پرم، واقع در رشته‌کوه‌های اورال، به‌عنوان شاگرد فلزکار مشغول به کار بود. منطقه‌ی اورال، از شمال تا جنوب در غرب روسیه امتداد دارد و از مهم‌ترین مراکز صنعتی و معدنی کشور به شمار می‌رفت.

در جریان خیزش انقلابی ۱۹۰۵، میاسنیکوف در تشکیل یکی از نخستین شوراهای محلی (سویت) در ناحیه صنعتی موتوویلیخا، واقع در پرم، نقشی مؤثر ایفا کرد. یک سال بعد، در ۱۹۰۶، به جناح بلشویک حزب کارگر سوسیال‌دموکرات روسیه پیوست. اما در پی موج سرکوب‌های پس از شکست انقلاب، بازداشت و به سبیری تبعید شد.

میاسنیکوف هفت سال از جوانی خود را در تبعید و کار اجباری گذراند. او در این مدت بارها علیه شرایط زندان دست به مقاومت زد: در مجموع ۷۵ روز اعتصاب غذا کرد، چندین بار به‌دلیل اعتراض به رفتار نگهبانان شکنجه شد، و سه بار نیز از زندان گریخت. با این حال، هر بار پس از پیوستن مجدد به شبکه‌های مخفی بلشویکی، دستگیر و زندانی شد.

با آغاز انقلاب فوریه در سال ۱۹۱۷، میاسنیکوف آزاد شد و مجدداً در کارخانه‌های موتوویلیخا به کار بازگشت. او بلافاصله نقشی فعال در سازماندهی کمیته‌های کارخانه و بازسازی شورای محلی کارگران ایفا کرد و از سوی کارگران منطقه به‌عنوان نماینده انتخاب شد. در ادامه، به نمایندگی از اورال به سومین کنگره سراسری شوراهای (۱۰ تا ۱۸ ژانویه ۱۹۱۸) اعزام گردید. در این کنگره، او همراه با دیگر انقلابیون به انحلال مجلس مؤسسان رأی داد و از تصمیم برای استقرار حاکمیت مطلق شوراهای در سراسر روسیه حمایت کرد.

اندکی پس از برگزاری این کنگره، دولت شوروی پیمان برست-لیتوفسک را امضا کرد؛ توافقی که بخش‌های گسترده‌ای از سرزمین‌های پیشین امپراتوری روسیه - از جمله کشورهای بالتیک، لهستان، استونی، بلاروس، فنلاند، لتونی و اوکراین - را به آلمان واگذار می‌کرد تا آتش‌بس برقرار شود. منطق لنین آن بود که این صلح موقت، فرصتی برای تنفس به دولت انقلابی خواهد داد تا پایه‌های قدرت خود را تثبیت کند. با این حال، از دست رفتن اوکراین - حاصل خیزترین منطقه امپراتوری سابق - به معنای فروپاشی شوراهای نوپای محلی و واگذاری منابع عظیم اقتصادی به دشمن بود.

### از مخالفت با پیمان برست-لیتوفسک تا تثبیت جایگاه یک منتقد انقلابی

در همین دوران بود که گابریل میاسنیکوف برای نخستین بار به‌عنوان چهره‌ای منتقد و مخالف درون حزب بلشویک شناخته شد. او در کنفرانس منطقه‌ای حزب در پرم به‌صورت علنی علیه پیمان برست-لیتوفسک سخن گفت (آوریچ، /پوزیسیون بلشویکی در برابر لنین). موضع او همسو با دیدگاه «کمونیست‌های چپ» از

جمله نیکلای بوخارین بود که این پیمان را شکلی از تسلیم در برابر امپریالیسم و عامل تضعیف انگیزه انقلاب جهانی می‌دانستند.

حزب انقلابیون سوسیالیست چپ (Left SR) نیز موضعی مشابه اتخاذ کرد. آنان به قدری بر مخالفت خود پافشاری کردند که از دولت تازه تأسیس شوروی استعفا دادند و کارزاری سیاسی علیه بلشویک‌ها به راه انداختند. این حزب تا پیش از آن، تنها نیرویی بود که در قدرت با بلشویک‌ها شریک شده بود. افزون بر این، بخش عمده‌ای از آنارشیست‌ها نیز از ایده‌ی «جنگ دفاعی انقلابی» حمایت می‌کردند.

با این حال، میان مخالفان پیمان تفاوت‌های قابل توجهی وجود داشت. برخی، از جمله بوخارین و پیکارژسکی، خواهان اعزام فوری ارتش سرخ به آلمان برای سرنگونی رژیم قیصری بودند؛ در حالی که دیگران، مانند استوکوف و بسیاری از آنارشیست‌ها، بر این باور بودند که تنها مردم مسلح، نه یک ارتش دائمی و متمرکز، می‌توانند از کشور در قالب جنگی پارتیزانی دفاع کنند (آوریچ، آنارشیست‌ها در انقلاب روسیه).

از دل همین نگرش بود که آنارشیست‌های نابات در اوکراین الگوی «ارتش شورشی پارتیزانی» را ترویج کردند؛ مدلی که برخی از اعضای حزب انقلابیون سوسیالیست چپ نیز در آن مشارکت داشتند. حتی در مناطقی مانند سیبری، شوراهای محلی از پذیرش مفاد پیمان سر باز زدند و اعلام کردند که همچنان در حال جنگ با نیروهای آلمانی هستند (لیبن، لنینسم در دوران لنین).

میاسنیکوف نیز از مدافعان سرسخت سیاست «تسلیم توده‌ها» بود. او با امضای پیمان مخالفت کرد و از ایده‌ی جنگ پارتیزانی انقلابی به عنوان شکلی از مقاومت خودگردان پرولتاریا دفاع نمود.

### اعدام دوک بزرگ میخائیل و افزایش شهرت میاسنیکوف

در سال ۱۹۱۸، نام میاسنیکوف بیش از پیش در میان انقلابیون بر سر زبان‌ها افتاد. در ۱۲ ژوئیه همان سال، او رهبری گروهی از کارگران هم‌فکر را برعهده گرفت که با در دست داشتن اسناد جعلی منتسب به چکا (پلیس مخفی بلشویکی)، به اقامتگاه دوک بزرگ میخائیل، برادر کوچک‌تر تزار نیکلای دوم، یورش بردند. آنان دوک را بازداشت کردند و سپس او را اعدام نمودند.

رئیس شاخه‌ی حزب بلشویک در پرم این اقدام را خودسرانه و فاقد مجوز رسمی توصیف کرد؛ با این حال، شواهد تاریخی متعددی وجود دارد که نشان می‌دهد این عملیات، در واقع مأموریتی مخفیانه بود که به دستور مستقیم ولادیمیر لنین به میاسنیکوف سپرده شده بود (آوریچ: /پوزیسیون بلشویکی در برلین). میاسنیکوف بعدها کتابی درباره‌ی جزئیات و زمینه‌های این واقعه نگاشت، هرچند آن اثر هنوز از زبان روسی ترجمه نشده است.

## از خاموشی جنگ داخلی تا بحران انقلابی

از دوران جنگ داخلی روسیه اطلاعات چندانی دربارهٔ کنش‌های سیاسی یا نظامی میاسنیکوف در دست نیست. با این حال، می‌توان گمان برد که او در آن زمان به انضباط حزبی بازگشته و در پرم باقی مانده بود تا فعالیت‌های حزبی و کارگری را در کارخانه‌ها ادامه دهد.

اما تا سال ۱۹۲۰، هنگامی که روسیه از دل ویرانی و آشوب جنگ بیرون آمد، اوضاع کشور به شدت بحرانی بود: تولید صنعتی تقریباً نابود شده بود، بخش بزرگی از طبقهٔ کارگر شهرها را ترک کرده بودند، و اقتصاد در آستانه‌ی فروپاشی قرار داشت. شوراهای کارگری (سویت‌ها) به پوسته‌هایی توخالی بدل شده بودند؛ بسیاری دیگر وجود خارجی نداشتند و آن‌ها که هنوز فعال بودند، به ندرت تشکیل جلسه می‌دادند.

تعداد شرکت‌کنندگان در نشست‌های شورایی به شدت کاهش یافته بود و بیشتر فعالان سیاسی طبقهٔ کارگر در جریان جنگ داخلی از میان رفته بودند. میان سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۰، بیش از هفت و نیم میلیون روس در اثر گرسنگی، سرما و بیماری جان باختند؛ در حالی که در جریان جنگ جهانی اول، تلفات نظامی روسیه تنها حدود چهار میلیون نفر بود (لیبن،/ننیسم در دوران/لنین).

برای اکثریت حزب بلشویک، این شرایط بحرانی پرسشی بنیادین پدید آورده بود: چگونه می‌توان انقلاب را حفظ کرد؟ پاسخ غالب، تأکید بر دیکتاتوری حزب کمونیست به‌عنوان «پیشاهنگ طبقهٔ کارگر» بود؛ دیکتاتوری‌ای که می‌بایست انضباط و اقتدار را بر دهقانان، خرده‌بورژواها و عناصر غیربلشویکی طبقهٔ کارگر برقرار سازد. این دیدگاه به‌عنوان تنها راه‌حل موقت برای بقای سوسیالیسم تا زمان گسترش انقلاب به کشورهای صنعتی پیشرفته توجیه می‌شد.

در هشتمین کنگرهٔ حزب بلشویک، که از ۱۸ تا ۳۰ مارس ۱۹۱۸ در مسکو برگزار شد، لنین اذعان کرد: «شورها در واقع نهادهایی حکومتی‌اند به سود توده‌های کارگر، اما نه به‌دست تمامی کارگران، بلکه از جانب بخش پیشرو پرولتاریا.» در همان کنگره، زینوویف نیز تصریح نمود: «دیکتاتوری طبقهٔ کارگر تنها به دست دیکتاتوری پیشاهنگ آن، یعنی حزب کمونیست، تحقق می‌یابد» (لیبن،/ننیسم در دوران/لنین).

بازتاب عملی این اعترافات نظری چنین بود که ترکیب اجتماعی حزب به سرعت دگرگون شد. تا سپتامبر ۱۹۲۰، از میان ۳۵۲۲۶ عضو حزب: 6441 نفر در ارتش سرخ عضویت داشتند (که تنها ۲۵۰۰ نفر از آنان سربازان فعال بودند)، 9684 نفر در دستگاه‌های اداری دولت اشتغال داشتند، 1930 نفر از سازمان‌دهندگان حزبی بودند و ۱۰۴۲ نفر در اتحادیه‌های کارگری یا بخش حسابداری فعالیت می‌کردند (پیرانی،/انقلاب روسیه

در انحطاط). به بیان دیگر، نزدیک به ۲۰ هزار نفر از مجموع ۳۵ هزار عضو حزب مستقیماً در فرایند تولید مشارکت نداشتند.

در نتیجه، پایه مادی حزب به تدریج از منافع واقعی کارگران فاصله و در راستای حفظ منافع خود و دولت شوروی قرار گرفت. حتی تروتسکی نیز از همان آغاز انقلاب، نشانه‌های شکل‌گیری چنین گرایشی را تشخیص داده بود؛ اما در آن زمان، روند انحطاط ایدئولوژیک حزب به‌طور جدی آغاز شده بود. همه انقلابیون اما این فرایند را اجتناب‌ناپذیر نمی‌دانستند.

در آستانه نهمین کنگره حزب (مارس ۱۹۲۰)، میاسنیکوف به‌عنوان رئیس بخش تبلیغات شاخه پرم منصوب شد و به عضویت کمیته محلی حزب درآمد. در جریان همان کنگره، او به‌روشنی دریافت که فساد و انحطاط درونی حزب تا چه اندازه گسترش یافته است.

در طول یک قرن گذشته، نظریه‌پردازان مختلف، لحظات متفاوتی را به‌عنوان «زمان سقوط انقلاب روسیه» شناسایی کرده‌اند و برای هر یک از آن‌ها دلایل خاصی برشمرده‌اند. برای کسانی که به ایده خودمدیریتی کارگری باور دارند، نقطه آغاز این سقوط، نخستین کنگره شوراهای اقتصادی در سال ۱۹۱۸ یا اجرای سیاست «مدیریت تک‌نفره» و تیلوریسم در سال ۱۹۲۰ بوده است. برای دیگران، عوامل بین‌المللی نقش تعیین‌کننده‌تری داشته‌اند: شکست «جنبش مارس» در آلمان (۱۹۲۱)، سرکوب کرونشتات (۱۹۲۱)، ممنوعیت جناح‌بندی‌های حزبی (۱۹۲۱)، اخراج تروتسکی از اتحاد شوروی (۱۹۲۷) و سرانجام، کنگره بیستم حزب کمونیست (۱۹۵۶) را می‌توان به‌مثابه نشانه‌هایی از فروپاشی آرمان بلشویسم دانست.

با این حال، دیدگاه میاسنیکوف در این میان منحصربه‌فرد بود. او نهمین کنگره حزب بلشویک در سال ۱۹۲۰ را «آغاز پایان انقلاب» می‌دانست. به گفته او:

«یورش بورژوازی جهانی به پرولتاریای روسیه، توازن نیروهای طبقاتی را برهم زد و آن را از پرولتاریا به خرده‌بورژوازی منتقل کرد. این همان چیزی است که به کودتای خرده‌بورژوازی انجامید. تصمیم نهمین کنگره حزب کمونیست روسیه (بلشویک) به انحلال محدود شوراهای نمایندگان کارگران باقیمانده منجر شد. بدین‌سان، پرولتاریا از جایگاه طبقه حاکم خلع گردید؛ شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان — که سنگ‌بنای انقلاب نوامبر و «هسته اساسی دولت کارگری» به‌شمار می‌رفتند (برنامه حزب کمونیست روسیه) — منحل شده و جای خود را به بوروکراسی دادند «پیش‌نویس برنامه برای انترناسیونال کمونیستی کارگران».

میاسنیکوف بر این باور بود که بوروکراسی قدرت را در دست گرفته و سلطه حزب را جایگزین حاکمیت طبقه کارگر کرده است. هنگامی که او پس از پایان نهمین کنگره حزب به پرم بازگشت، عملاً مبارزه‌ای را علیه بوروکراسی حزبی آغاز کرد. میاسنیکوف در جلسات شاخه محلی حزب و در میان کارگران کارخانه‌ها، کاستی‌ها و فساد درون بلشویک‌ها را بی‌پرده افشا می‌کرد. در اندیشه او، تنها از طریق «شفافیت و پاسخ‌گویی» می‌توان از دموکراسی شورایی پاسداری کرد.

به این ترتیب، درست در واپسین روزهای جنگ داخلی بود که میاسنیکوف سیمای یک انقلابی اصیل را آشکار ساخت. او، تقریباً به تنهایی، خواستار احیای دموکراسی حزبی - که پیش‌تر به شدت محدود شده بود - استقلال کامل شوراها و آزادی بیان گردید. در همان زمان، گروه‌هایی چون «اپوزیسیون کارگری» و «سانترالیسم دموکراتیک» نیز خواست‌هایی مشابه، اما با انسجام و سازمان‌یافتگی بیشتر، مطرح می‌کردند. این دو گروه، جناح‌های اصلی مخالفان درون حزب را تشکیل می‌دادند. در کنار آن‌ها، جریان‌های کوچک‌تری نیز گهگاه ظهور کردند؛ از جمله حزب «سویت‌ها»ی پنیوچکین در سال ۱۹۲۱ که به سرعت توسط چکا (پلیس مخفی شوروی) سرکوب شد.

با وجود هم‌سویی نسبی دیدگاه‌ها، میاسنیکوف به هیچ‌یک از این جناح‌ها نپیوست. نخست، «اپوزیسیون کارگری» عمدتاً از دل بوروکراسی اتحادیه‌ها برآمده بود و رهبران آن، افرادی چون شلیاپنیکوف، مدودف و لوتوینوف، همگی از کادرهای رسمی نظام شوروی محسوب می‌شدند. در عین حال، سخنگویان فکری این جناح، روشنفکرانی از طبقه متوسط مانند کولنتای بودند. اساس برنامه آن‌ها بر این فرض استوار بود که اتحادیه‌های کارگری باید مدیریت تولید اقتصادی را در دست گیرند. لنین این دیدگاه را «انحرافی آنارکو-سندیکالیستی» می‌خواند؛ هرچند در واقع، آنارکو-سندیکالیست‌ها خود مخالف اتحادیه‌ها بودند و بر سازمان‌یابی «کمیته‌های کارخانه» تأکید می‌کردند.

در مقابل، نمایندگان جناح «سانترالیست‌های دموکراتیک» مانند میشا شاپیرو استدلال می‌کردند که برنامه اپوزیسیون کارگری، تنها کنترل تولید را از دست بوروکراسی حزبی خارج و به بوروکراسی اتحادیه‌ای می‌سپارد (سیلیگا، لنین نیز) به باور آنان، تا زمانی که کارگران به‌طور مستقیم کنترل تولید را در دست نگیرند، چنین اصلاحاتی بی‌معناست. یکی از نظریه‌پردازان برجسته این جناح، والرین اوسینسکی، در سال ۱۹۱۸ هشدار داده بود: «اگر خود پرولتاریا نتواند شرایط لازم برای سازمان‌دهی سوسیالیستی کار را بیافریند، هیچ‌کس دیگری قادر به انجام این کار نخواهد بود... سازمان سوسیالیستی یا به‌دست خود پرولتاریا برپا خواهد شد، یا اصلاً برپا نخواهد شد؛ و در غیر این صورت، آنچه جایگزینش می‌شود چیزی جز سرمایه‌داری دولتی نخواهد بود.» (کمونیست، شماره ۲، آوریل ۱۹۱۸)

با وجود چنین بینش‌های روشنی، سانترالیست‌های دموکراتیک در عمل دست‌آورد چندانی نداشتند. برنامه آنان اساساً بر احیای دموکراسی درون حزبی متمرکز بود و نتوانست به سازمان‌یابی کارگران در سطح تولید بینجامد. خود اوسینسکی سرانجام در جریان تصفیه‌های حزبی سال ۱۹۳۸ اعدام شد.

در آن دوران، محور اصلی اختلاف میان میاسنیکوف و اپوزیسیون کارگری بر سر «مسئله اتحادیه‌های کارگری» بود. موضع میاسنیکوف در این زمینه هنوز انسجام نظری نیافته بود. او در مقاله‌ای با عنوان: در مورد اتحادیه‌ها، *اما از دیدگاهی دیگر* (۱۹۲۰)، اتحادیه‌ها را از آن جهت مورد انتقاد قرار داد که به‌زعم او، نماینده منافع تمامی کارگران نبودند، بلکه صرفاً منافع گروه‌های خاصی از کارگران صنایع یا مشاغل ویژه را پی می‌گرفتند. به باور

او، اتحادیه‌ها هیچ‌گاه در حیات اجتماعی روسیه نقشی مؤثر نداشتند و پس از انقلاب نیز کارکرد خود را از دست داده بودند. در نتیجه، او نه مانند اپوزیسیون کارگری، اتحادیه‌ها را ابزار ادارهٔ تولید می‌دانست، و نه همانند لنین، آن‌ها را «نوار انتقالی» به‌سوی حزب یا سپری در برابر بوروکراسی قلمداد می‌کرد. میاسنیکوف صرفاً از تداوم وجود اتحادیه‌ها دفاع می‌کرد، آن‌هم بر پایهٔ استدلالی نسبتاً ضعیف مبنی بر اینکه انحلال آن‌ها نارضایتی سوسیالیست‌های خارجی را در پی خواهد داشت.

در تحلیل میاسنیکوف از نقش عملی اتحادیه‌های کارگری، دیدگاه او اغلب با مواضع کمونیست‌های آلمانی در حزب کمونیست کارگری آلمان (KAPD) — یکی از جریان‌های برجستهٔ کمونیسم چپ (الترایچ) — مقایسه شده است. با این حال، هرچند در ظاهر شباهت‌هایی میان انتقادات آن‌ها دیده می‌شود، اما نقدهای کمونیست‌های آلمانی در شرایط تاریخی و با انگیزه‌هایی کاملاً متفاوت از شرایط و انگیزه‌های میاسنیکوف بیان شده بود.

در جریان انقلاب آلمان، اتحادیه‌های کارگری که عمیقاً در ساختار دولت و جامعه سرمایه‌داری ادغام شده بودند، به سازمان‌هایی ضدانقلابی بدل گشتند. این اتحادیه‌ها کارگران را برای دفاع از سوسیال‌دموکراسی — و در نتیجه برای حفظ دولت سرمایه‌داری — بسیج می‌کردند و منافع صنفی را بر منافع کلی پرولتاریا ترجیح می‌دادند. از نگاه کمونیست‌های کارگری آلمان، اتحادیه‌های سنتی بر بستر مناسبات سرمایه‌داری شکل گرفته بودند و نقش آن‌ها، اساساً میانجی‌گری میان سرمایه و کار بود؛ بنابراین، رهبران و ساختارهای اتحادیه‌ای به‌طور ذاتی در حفظ رابطهٔ مزدی ذی‌نفع محسوب می‌شدند. از این رو، موضع رسمی KAPD بر پرهیز از مشارکت در اتحادیه‌های موجود استوار بود.

در مقابل، میاسنیکوف بر این باور بود که کمونیست‌ها تا زمانی که نظام سرمایه‌داری جهانی برچیده نشده است، باید در درون اتحادیه‌ها حضوری فعال و انتقادی داشته باشند. از دیدگاه KAPD، شوراهای کارخانه که در جریان خیزش انقلابی آلمان شکل گرفته بودند، در تعارضی آشکار با اتحادیه‌های سنتی قرار داشتند. این حزب در پی آن بود تا این شوراهای کارگران آلمان (AAUD) «سازمان دهد؛ اتحادیه‌ای که نه بر مبنای صنف یا صنعت، بلکه بر پایهٔ محل کار سازمان می‌یافت و هدف آن دربرگرفتن تمامی کارگران در روند مبارزهٔ انقلابی بود.

لنین در رسالهٔ معروف خود بیماری کودکی چپ‌روی در کمونیسم، به‌شدت از این گرایش «پرهیز از اتحادیه» انتقاد کرد؛ رساله‌ای که نه تنها متوجه KAPD، بلکه شامل نقدی کلی به کمونیسم چپ در بریتانیا و ایتالیا نیز می‌شد. او استدلال می‌کرد که کمونیست‌ها باید در اتحادیه‌ها حضور یابند و برای نفوذ در تودهٔ کارگران بکوشند، نه آنکه عرصهٔ کار سازمانی را یکسره به رهبران اصلاح‌طلب و سازش‌کار واگذارند.

در خصوص مسئلهٔ دهقانان، موضع میاسنیکوف میان آنارشیست‌ها و جناح راست اپوزیسیون بلشویکی قرار داشت. همانند آنارشیست‌ها، او بر ضرورت تشویق دهقانان به تشکیل اتحادیه‌های مستقل خود و دفاع از منافع

جمعی‌شان تأکید می‌کرد تا از این طریق گرایش آنان به همکاری و همبستگی تقویت شود. در عین حال، او معتقد بود دولت شوروی باید از طریق سیاست‌گذاری اقتصادی مانع شکل‌گیری دهقانان ثروتمند گردد.

میاسنیکوف استدلال می‌کرد که جذب دهقانان به سوسیالیسم فرآیندی تدریجی است؛ نه از راه اشتراکی‌سازی اجباری و نه از طریق آزاد گذاشتن آنان برای انباشت ثروت، بلکه از طریق رشد نیروهای مولد و اثبات تدریجی برتری سوسیالیسم در بهبود زندگی دهقانان. او می‌نوشت: «انقلاب سوسیالیستی ما تولید و مالکیت خرده‌بورژوازی را نه با اعلام اجتماعی‌سازی یا ملی‌سازی، بلکه از راه مبارزه‌ای آگاهانه و پیگیر در جهت به‌کارگیری روش‌های مدرن تولید در برابر شیوه‌های عقب‌مانده و زیان‌آور، و از طریق گسترش تدریجی سوسیالیسم نابود خواهد کرد. این دقیقاً همان جهش از ضرورت سرمایه‌داری به آزادی سوسیالیستی است.» (میاسنیکوف، مانیفست گروه کارگری حزب کمونیست روسیه)

در این مرحله، میاسنیکوف همچنین پیشنهاد می‌کرد که در نهایت، تولید و توزیع باید توسط شوراهای مستقل اداره شود؛ شوراهایی که در آن‌ها آزادی کامل بیان، تجمع و انتخاب برای تمامی احزاب کارگری تضمین گردد. برخلاف «پوزیسیون کارگری» و «سانترالیست‌های دموکرات»، میاسنیکوف بر این باور نبود که اشتباهات حزب را می‌توان صرفاً از طریق بحث‌های درون‌حزبی اصلاح کرد. او، در سنت اصیل انقلابی، به‌جای تکیه بر ساختارهای رسمی حزب، بر بسیج مستقیم کارگران تأکید می‌کرد. میاسنیکوف در کارخانه‌ها و شوراهای محلی بی‌پروا از فساد و ناکارآمدی حزب سخن می‌گفت، هرچند همچنان وفاداری خود به آرمان‌های بلشویسم را حفظ می‌کرد. همین فعالیت‌ها سبب شد که در سال ۱۹۲۱ او را به پتروگراد فراخوانند تا زیر نظارت مستقیم رهبری حزب قرار گیرد.

اما زمانی که به پتروگراد رسید، دریافت که واقعیت با تصویر رسمی بسیار متفاوت است:

«وقتی به پتروگراد آمدم، شهر حال و هوای جشن داشت... صنعت پتروگراد انگار دوباره جان گرفته بود و همه چیز ظاهراً روبه‌راه بود. اما این‌ها همه دهکده‌های پوتمکین بودند. با نگاهی دقیق‌تر دریافتم که اوضاع چندان خوب نیست. کارخانه‌ها و کارگاه‌ها پی‌درپی در اعتصاب بودند، نفوذ کمونیستی از میان رفته بود و کارگران هیچ حس مشارکتی در حکومت نداشتند. حکومت برایشان دور و بیگانه بود؛ برای به‌دست‌آوردن هر چیز، باید فشار می‌آوردند؛ بدون فشار، هیچ چیز به دست نمی‌آمد...» (به نقل از گیوتین در کار، اثر گ. پ. ماکسیموف)

میاسنیکوف در اینجا به موج فزاینده اعتصاب‌های اوایل سال ۱۹۲۱ اشاره دارد؛ دورانی که نفوذ بلشویک‌ها به‌طور محسوس کاهش یافته بود و بسیاری از کارگران، به‌جای اتکا به حزب، به سخنان و تبلیغات منشویک‌های چپ، سوسیالیست‌های انقلابی چپ و آنارشئیست‌ها گوش می‌سپردند. لنین — که پیش‌تر در سیاست‌گذاری‌های خود رویکردی محتاطانه‌تر و متعادل‌تر داشت — در این مقطع، این گروه‌ها را با نیروهای ضدانقلابی یکی انگاشت تا سرکوب آنان را توجیه‌پذیر سازد (لیبن، لنینیسم در دوران لنین). با وجود سرکوب سازمان‌یافته‌ی مخالفان سیاسی، موج اعتصاب‌ها همچنان تداوم یافت.

میاسنیکوف در توصیف فضای آن روزها می‌نویسد:

«در مسکو، پتروگراد و منطقه اورال، در تمامی کارخانه‌ها، کارگران بی‌اعتمادی آشکاری نسبت به کمونیست‌ها نشان می‌دهند. گروه‌های بی‌طرف گرد هم می‌آیند، اما به محض آن که کمونیستی نزدیک می‌شود، جمع از هم می‌پاشد یا موضوع بحث را تغییر می‌دهد. این یعنی چه؟ در کارخانه‌ی ایژورسکی، کارگران همه کمونیست‌ها را از جلسات بیرون کردند، حتی آنان را که خود در همان کارخانه کار می‌کردند! در آستانه اعتصاب عمومی پتروگراد (که درست پیش از قیام کرونشات رخ داد)، ما حتی از وقوع قریب‌الوقوع چنین اعتصابی آگاه نبودیم، با آن که در هر بخش کارخانه کمونیست‌هایی حضور داشتند.» (میاسنیکوف، به نقل از ماکسیموف، گیوتین در کار)

اگرچه این سخنان ممکن است از زبان فردی شورشی علیه حزب کمونیست به نظر برسد، اما باید توجه داشت که در آن زمان، میاسنیکوف هنوز پیوند عمیقی با بلشویک‌ها داشت. او در جستجوی راهی برای ترمیم شکاف میان حزب و طبقه کارگر و نه تعمیق آن بود. به روایت وی، کارگران «هسته‌های کمونیستی» در کارخانه‌ها را «جاسوسان کمونیست» می‌نامیدند؛ نشانه‌ای روشن از فرسایش اعتماد میان حزب و پایه اجتماعی‌اش. تا سال ۱۹۲۱، سطح بی‌اعتمادی به بلشویک‌ها و شیوه حکمرانی آنان به چنان حدی رسیده بود که احیای اعتماد امری بسیار دشوار می‌نمود. میاسنیکوف بر این باور بود که همان ابزارهایی که میان سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ برای سرکوب بورژوازی به کار گرفته شده بود، اکنون علیه خود کارگران به کار می‌رفت:

«شکستن بورژوازی بین‌المللی کار بزرگی است، اما مشکل این‌جاست که شما وانمود می‌کنید دست‌تان را برای زدن بورژوازی بلند می‌کنید، حال آن که کارگر را می‌زنید. اکنون کدام طبقه بیشترین شمار زندانیان به اتهام ضدانقلابی بودن را دارد؟» (به نقل از ماکسیموف، گیوتین در کار)

میاسنیکوف به جای سکوت، با جسارت رهبری محلی حزب را به دلیل تجمل‌گرایی و زندگی مرفه‌شان در حالی که کارگران پتروگراد از گرسنگی رنج می‌بردند، افشا کرد. ظاهراً حزب برای «تغذیه توده‌ها» دیکتاتوری مطلق را ضروری می‌دانست، اما در عمل، سهم ناعادلانه‌ای از آذوقه و منابع به کادرهای حزبی اختصاص می‌یافت. در میان رهبران حزب، گریگوری زینوویف بیش از همه آماج خشم و انتقاد میاسنیکوف بود؛ او از فساد و خوش‌گذرانی زینوویف بیزار می‌جست و می‌نوشت:

«اعضای عادی حزب اجازه دارند از لغزش‌های کوچک سخن بگویند، اما باید در برابر گناهان بزرگ‌تر سکوت کنند. مسئولیت در برابر کمیته مرکزی؟ اما رفیق زینوویف یکی از “چه‌ها”ست!» (به نقل از ماکسیموف، گیوتین در کار)

به روایت میاسنیکوف، در حالی که کارگران پتروگراد در گرسنگی و فقر روزگار می‌گذراندند، زینوویف و اعضای کمیته محلی حزب در هتلی مجلل اقامت داشتند و در رفاه و خوش‌گذرانی زندگی می‌کردند. آنان غذای فراوان و باکیفیت‌تری در اختیار داشتند، جشن‌های خصوصی برگزار می‌کردند و از وسایل نقلیه اختصاصی حزب برای

مقاصد شخصی بهره می بردند. میاسنیکوف، از موضعی کمونیستی و نه اپوزیسیونی، خواستار پاسخ گویی کمیته حزبی در برابر کارگران بود.

در مقابل، زینوویف از سرکشی و نافرمانی میاسنیکوف به شدت خشمگین شد. در جلسه ای با حضور نمایندگان سه منطقه حزبی، رو به او گفت: «بهتر است سکوت اختیار کنی، وگرنه ناچار خواهیم شد تو را از حزب اخراج کنیم. تو یا یک سوسیالیست رولوسیونر هستی، یا یک بیمار!» میان این دو خصومتی عمیق و دیرپا شکل گرفت که تا سال ها ادامه یافت.

در مارس ۱۹۲۱، میاسنیکوف خود را به راستی تنها یافت. همان گونه که پیش تر از کارگران اعتصابی پتروگراد حمایت کرده بود، این بار نیز تقریباً تنها بلشویکی بود که — جز شمار اندکی از اعضای حزب در پایگاه دریایی کرونشتات — از محکوم کردن شورش کرونشتات سر باز زد. تروتسکی با خشم اعلام کرد که ملوانان سال ۱۹۲۱ دیگر همان انقلابیون سال ۱۹۱۷ نیستند و این شورش چیزی جز توطئه ای ضدانقلابی نیست. اما ویکتور سرژ پرشی بنیادین مطرح کرد: «آیا حزب سال ۱۹۲۱ همان حزب سال ۱۹۱۸ است؟» (خاطرات یک انقلابی).

موضع میاسنیکوف او را از «اپوزیسیون کارگری» نیز متمایز ساخت؛ چراکه آنان، در کنار سایر بلشویک ها، به سرکوب شورشیان پیوستند. در حالی که اپوزیسیون کارگری همراه با حزب در سرکوب رفقای خود شرکت می کرد و در نتیجه سرنوشت خویش را نیز رقم می زد، میاسنیکوف به روزنامه های سراسر کشور نامه نوشت و اعلام کرد که قیام کرونشتات بازتاب ضرورت بازنگری بنیادین در رابطه میان شوراهای و حزب است.

لنین در واکنش به این رویداد، قیام کرونشتات را «برقی که همه چیز را روشن می کند» خواند (کرونشتات، لنین)، اما راه حل هایی که پیشنهاد کرد، همگی ماهیتی بوروکراتیک داشتند. در آن زمان، بسیاری از انقلابیون، چه در روسیه و چه در خارج از آن، گرچه با دلایل حزب برای حفظ قدرت به شیوه های اقتدارگرایانه همدلی داشتند، اما سرکوب کرونشتات را مرزی اخلاقی می دانستند که عبور از آن دیگر توجیه پذیر نبود. در این میان، مطبوعات رسمی حزب آشکارا به تحریف واقعیت دست زدند و خواسته های کارگران و ملوانان را واژگونه جلوه دادند، در حالی که رهبری حزب از هرگونه گفت و گو با آنان سر باز زد.

در چنین فضایی، رهبری حزب از میاسنیکوف به ستوه آمده بود. روشن شده بود که او را نمی توان با تهدید یا فشار به سکوت واداشت. از این رو تصمیم گرفتند او را به زادگاهش بازگردانند؛ به گمان آنان، حضورش در پرم کمتر از پتروگراد دردسرافزین خواهد بود، شهری که نارضایتی کارگران در آن به اوج رسیده بود.

میاسنیکوف پس از بازگشت به اورال، بی درنگ به سازمان دهی پرداخت: تلاش کرد شاخه محلی حزب را علیه اقتدار مرکزی تحریک کند و در میان کارگران کارخانه ها به تبلیغ سیاسی بپردازد. یکی از خواسته های اصلی او در این دوره، «آزادی بیان» بود. این مطالبه خشم لنین را برانگیخت. ویکتور سرژ بعدها نوشت که گابریل این خواسته را به شیوه ای «لیبرالی» مطرح کرده بود؛ بدین معنا که آزادی بیان را برای همگان — از آنارشیست ها تا سلطنت طلبان — مطالبه می کرد (خاطرات یک انقلابی).

میاسنیکوف بر این باور بود که حتی اگر نیروهای سفید نیز اجازه تبلیغ داشته باشند، کارگران به سبب تجربه زیسته خود فریب آنان را نخواهند خورد. با وجود نیت صادقانه‌اش، این دیدگاه از سوی حزب نوعی «آرمان‌گرایی» تلقی شد. لنین در نامه‌ای شخصی به تاریخ ۱ اوت ۱۹۲۱ خطاب به او نوشت:

«آزادی مطبوعات در جمهوری فدراتیو شوروی روسیه، که از هر سو در محاصره دشمنان بورژوا قرار دارد، در عمل یعنی آزادی برای بورژوازی... ما نمی‌خواهیم دست به خودکشی بزنیم.»

حتی بسیاری از آنارشیست‌ها نیز خواهان آزادی مطبوعات برای بورژوازی نبودند؛ با این حال، میاسنیکوف موضع خود را به سرعت تدقیق کرد و بر پایه «منافع طبقاتی» از مطالبه‌اش دفاع نمود. او تأکید داشت که تمامی احزاب و سازمان‌های کارگری انقلابی باید از آزادی مطبوعات برخوردار باشند. میاسنیکوف در پاسخ علنی به لنین نوشت: «شما می‌گویید که من خواهان آزادی مطبوعات برای بورژوازی هستم. برعکس، من آزادی مطبوعات را برای خود می‌خواهم؛ من، یک پرولتر، عضوی از حزبی که پانزده سال است در آن فعالیت می‌کنم!»

در نهایت، میاسنیکوف به این نتیجه رسید که «دیگر بس است». او در یکی از نوشته‌های خود چنین نوشت: «گونه‌ای تازه از کمونیست در حال شکل‌گیری است؛ کمونیستی اهل عمل، عاقل، و از همه مهم‌تر، کسی که می‌داند چگونه رضایت مافوقانش را جلب کند — و این دقیقاً همان چیزی است که آنان بیش از هر چیز دیگر می‌پسندند. این که چنین کمونیستی در میان کارگران نفوذ دارد یا نه، برایش اهمیتی ندارد؛ آنچه اهمیت دارد رضایت مقامات بالادست است.» (به نقل از گ. پ. ماکسیموف، گیوتین در کار)

اندکی پس از بروز اختلافات علنی‌اش با لنین، میاسنیکوف تصمیم گرفت مخالفت خود را در قالبی رسمی و درون‌حزبی سازمان دهد. در این زمان، حزب بلشویک رسماً تشکیل هرگونه فراکسیون را ممنوع کرده بود. شورش کرونشتات هم‌زمان با برگزاری کنگره حزب رخ داد و در پی موج نارضایتی‌ها و اعتراضات در سراسر کشور، رهبری حزب تصمیم گرفت نظامی از انضباط شدید اجرایی برقرار کند. چسبیدن سرسختانه به قدرت با شکست «اقدام مارس» در آلمان — که بسیاری آن را واپسین امید انقلاب جهانی می‌دانستند — تشدید شد.

در چنین شرایطی، و با غیرقانونی‌شدن همه گرایش‌ها و فراکسیون‌ها، میاسنیکوف به‌خوبی می‌دانست که در حال بازی با آتش است. با این حال، به‌دنبال متحدانی گشت تا گروهی را بنیان نهد که بعدها به‌عنوان «گروه کارگران حزب کمونیست روسیه» شناخته شد. هدف این گروه، ایجاد یک اپوزیسیون قانونی، علنی و درعین‌حال وفادار در درون حزب بود. بیشتر اعضای آن از میان فعالان پیشین «اپوزیسیون کارگری» برگزیده شدند، اما با یک تفاوت مهم: برخلاف رهبران روشنفکر یا اتحادیه‌ای اپوزیسیون کارگری، اعضای گروه جدید تقریباً همگی کارگران واقعی بودند.

در فوریه ۱۹۲۲، میاسنیکوف از حزب بلشویک اخراج شد و بدین ترتیب، نخستین کسی بود که پس از تصویب ممنوعیت فراکسیون‌ها از حزب اخراج می‌شد. با وجود اختلافات نظری، الکساندر شلیاپنیکوف از محدود بلشویک‌هایی بود که از او دفاع کرد.

کمتر از یک هفته بعد، شلیاپنیکوف پیش‌نویس «بیانیه بیست‌ودو نفر» را تهیه کرد — متنی که میاسنیکوف نیز از امضاکنندگان آن بود. این بیست‌ودو مخالف، که همگی از اعضای باسابقه حزب محسوب می‌شدند، با عبور از مجاری رسمی، نامه‌ای سرگشاده به هیئت اجرایی کمینترن نوشتند. در این نامه، سیاست «جبهه متحد» حزب به عنوان انعکاس ترکیب طبقاتی تازه آن مورد انتقاد قرار گرفت: «۴۰ درصد کارگر و ۶۰ درصد غیرپرولتری.» آنان همچنین در کنایه‌ای آشکار به سرنوشت میاسنیکوف اعتراض کردند که هر انتقادی از سوی مخالفان، حتی اگر هدفش نزدیک‌تر کردن توده‌های کارگر به حکومت باشد، فوراً با برچسب «آناکوسندیکالیسم» بی‌اعتبار می‌شود و منتقدان تحت پیگرد قرار می‌گیرند.

در ادامه، نامه به سرکوب خودانگیختگی کارگران، محدود شدن حق انتخاب رهبران محلی، و گسترش فساد و فرصت‌طلبی در صفوف حزب اشاره می‌کرد که به بی‌اعتمادی و فاصله‌گیری روزافزون کارگران از حزب انجامیده بود. (شلیاپنیکوف و بقیه همراهان، بیانیه بیست‌ودو نفر)

کمیسیون کمینترن این درخواست را رد کرد، اما کارگران پرم واکنشی متفاوت نشان دادند. در کارخانه‌ای که میاسنیکوف در آن مشغول به کار بود، کمیته‌ای جدید از کارگران انتخاب شد که اکثریتی منتقد نسبت به خط رسمی حزب داشت. آنان حتی قطعنامه‌ای در حمایت از «بیانیه بیست‌ودو نفر» تصویب کردند. افزون بر آن، بخشی از شاخه محلی حزب بلشویک نیز بیانیه‌ای عمومی علیه رهبری و بوروکراسی حزب منتشر نمود.

«بیانیه بیست‌ودو نفر» و تخلفات نسبت داده شده به میاسنیکوف در کنگره یازدهم حزب — که از ۲۷ مارس تا ۲ آوریل ۱۹۲۲ برگزار شد — به بحث گذاشته شد. بیست‌ودو نفر به شدت سرزنش شدند و دو تن از آنان از حزب اخراج گردیدند. تروتسکی اعلام کرد که میاسنیکوف با انتشار انتقادات خود از حزب، «به دشمنان انقلاب یاری رسانده است».

پس از پایان کنگره، میاسنیکوف به دست پلیس سیاسی (گ.پ.او.) بازداشت شد و بدین ترتیب، به نخستین بلشویکی تبدیل گشت که در اتحاد شوروی به زندان افتاد. در جریان دستگیری، یکی از مأموران تلاش کرد او را ترور کند، اما این اقدام ناکام ماند. میاسنیکوف بلافاصله پس از انتقال به زندان دست به اعتصاب غذا زد و کمتر از دو هفته بعد آزاد شد. (به نقل از پل آوریچ، /پوزیسیون بلشویکی در برابر لنین)

پس از آزادی، میاسنیکوف به مسکو بازگشت و مصمم شد «گروه کارگران» را به طور جدی بازسازی کند. شماری از کارگران، از جمله کوزنتسوف — که در یازدهمین کنگره به دلیل امضای «بیانیه بیست‌ودو نفر» از حزب اخراج شده بود — به او پیوستند تا این گروه را به سازمانی زیرزمینی بدل کنند. شکست تلاش‌های پیشین برای ایجاد اپوزیسیونی قانونی درون حزب، آنان را به سوی فعالیت مخفی سوق داد. باین حال، این تغییر

مسیر مانع از آن نشد که میاسنیکوف و گروه تازه تأسیس او تأثیر قابل توجهی بر حیات سیاسی حزب بلشویک بگذارند.

نشریه گروه با عنوان *راه کارگران به سوی قدرت* عمدتاً در میان کارگران کارخانه‌ها توزیع می‌شد، اما در برخی محافل درون حزب نیز دست به دست می‌گشت. گروه کارگران جلساتی مخفی با اعضای زیرزمینی «اپوزیسیون کارگری» (به رهبری شلیاپنیکف) برگزار می‌کرد. نخستین پیوند میان این دو جریان از طریق اعضای اتحادیه کارگران فلز برقرار شد. باین‌حال، گرچه فعالان هر دو گروه در محیط کار همکاری‌هایی داشتند، در عرصه نظری و سیاسی اختلافات چشمگیری میانشان وجود داشت. شلیاپنیکف میاسنیکوف را متهم می‌کرد که عملاً در حال تشکیل «حزبی جداگانه» است، در حالی که میاسنیکوف، اپوزیسیون کارگری را بیش از حد مطیع و سازش‌کار در برابر رهبری اقتدارگرای حزب می‌دانست.

میان دو گروه، بر سر مسئله بنیادی سازمان‌دهی تولید نیز اختلافی عمیق وجود داشت — موضوعی که در کانون برنامه‌های هر دو جریان قرار داشت. همان‌گونه که تاریخ‌نگار باربارا آلن، زندگینامه‌نویس شلیاپنیکف، یادآور می‌شود: «میاسنیکوف از شوراها دفاع می‌کرد، در حالی که اپوزیسیون کارگری از اتحادیه‌ها. شلیاپنیکف به شدت با طرح میاسنیکوف برای اداره تولید از طریق شوراها مخالف بود، زیرا به باور او، این امر به معنای 'سازمان‌یابی اتحادیه‌های دهقانی' بود.» (باربارا آلن، *الکساندر شلیاپنیکوف، ۱۹۳۷-۱۸۸۵: زندگی یک بلشویک قدیمی*)

شلیاپنیکف بیم آن داشت که اگر شوراها اداره تولید را بر عهده گیرند، با توجه به اکثریت دهقانی در روسیه، دولت از سلطه پرولتاریا خارج شده و تحت نفوذ دهقانان قرار گیرد. این اختلاف بنیادین موجب شد دو جریان به صورت مستقل از هم باقی بمانند. باین‌حال، پس از فروپاشی کامل اپوزیسیون کارگری، بسیاری از اعضای آن به گروه کارگران پیوستند؛ از جمله میخائیل میخائیلوف (فعال در صنعت هوافضا)، آ. ای. مدودف، گ. و. شوخائف و ک. د. رادزیویلف.

به گزارش پژوهشگر مارکسیست، سایمون پیرانی، در کتاب *انقلاب روسیه در قهقرا (۱۹۲۴-۱۹۲۰)*، بسیاری از اعضای پیشین اپوزیسیون کارگری به این دلیل به گروه کارگران پیوستند که این گروه مواضعی رادیکال‌تر و «چپ‌تر» اتخاذ کرده بود، در حالی که اپوزیسیون کارگری به تدریج به سمت مواضع محافظه کارانه‌تر و نزدیک‌تر به کمیته مرکزی حزب گرایش یافته بود.

در سال بعد، و پیش از برگزاری دوازدهمین کنگره حزب (۱۷ تا ۲۵ آوریل ۱۹۲۳)، میاسنیکوف «مانیفست گروه کارگران حزب کمونیست روسیه» را تدوین کرد. در این مانیفست، گروه کارگران نه تنها بوروکراسی روزافزون در روسیه، انحطاط حزب و سیاست اقتصادی نوین (نپ) را — که از آن با عنوان «استثمار نوین پرولتاریا» یاد می‌کردند — به نقد کشید، بلکه استراتژی‌ها و تاکتیک‌های انترناسیونال کمونیستی را نیز مورد

انتقاد قرار داد. این کنگره، که نخستین نشست حزبی پس از زمین‌گیر شدن لنین در پی سخته بود، نقطه عطفی در تاریخ حزب و در روند زوال سنت انقلابی آن به شمار می‌رفت.

کلید تداوم و پیروزی انقلاب روسیه، در گسترش موج انقلابی به فراتر از مرزهای ملی نهفته بود؛ چراکه انقلابی که در یک کشور منزوی محصور بماند، سرانجام ناگزیر به زوال خواهد انجامید. از همین‌رو، بلشویک‌ها «انترناسیونال سوم» را بنیان نهادند - نهادی که هدف آن گردآوردن سازمان‌های سوسیالیست انقلابی در سراسر جهان، از جمله شماری از سندیکالیست‌های انقلابی، و ایجاد گسستی آگاهانه از رفرمیسم و سازش‌کاری «انترناسیونال دوم» بود. آنان امیدوار بودند که انترناسیونال سوم به ابزاری کارآمد برای گسترش انقلاب جهانی بدل شود.

با این حال، هرچه انقلاب روسیه بیش‌تر در انزوا فرو رفت، کمینترن نیز به تدریج از رسالت نخستین خود فاصله گرفت و در جهت تحمیل منافع دولت شوروی بر سایر احزاب کمونیست در کشورهای دیگر حرکت کرد. اعتبار و پرستیژ انقلابی بلشویک‌های روس، که می‌بایست مایه همبستگی باشد، در عمل به سلطه سیاسی و نظری آنان بر احزاب خارجی انجامید. این روند، به‌ویژه از سوی شاخه‌های آلمانی و ایتالیایی کمینترن با مخالفت روبه‌رو شد؛ درحالی‌که سازمان‌های سندیکالیست انقلابی، از جمله کنفدراسیون ملی کارگران اسپانیا (CNT)، از همان آغاز از پیوستن به آن خودداری کردند و در مقابل، انترناسیونال مستقل خود را با نام *انترناسیونال کارگران (IWA)* بنیان نهادند. فرانتس پفمفرت، نظریه‌پرداز چپ کمونیست آلمانی، هشدار داده بود: «اگر انترناسیونال سوم خود را به ابزاری در دست قدرت مرکزی کشوری خاص بدل کند، در درون خود بذر مرگ را می‌پرورد و به مانعی در برابر انقلاب جهانی تبدیل خواهد شد.» (پفمفرت، بیماری کودکی / نینیسیم)

اما موضع گابریل میاسنیکف و «گروه کارگران» نسبت به کمینترن چه بود؟ میاسنیکف، در اصل، از ایده انترناسیونال و ضرورت سازمان‌یابی جهانی طبقه کارگر دفاع می‌کرد، اما برداشت او از نقش و کارکرد واقعی کمینترن به تحلیل چپ کمونیست‌های آلمانی نزدیک بود. به‌زعم او، انترناسیونال سوم از آن‌جا که سرنوشت خود را به سرنوشت انقلاب روسیه گره زده بود، از نهادی انقلابی به ابزاری در خدمت دولت شوروی تنزل یافت؛ نهادی که سیاست‌ها، تاکتیک‌ها و آیین‌نامه‌هایش نه بازتاب‌دهنده منافع پرولتاریای جهانی، بلکه بیانگر منافع دولت روسیه بود. میاسنیکف چنین می‌نویسد:

«انترناسیونال سوم، که از دل رنج جنگ‌ها و انقلاب‌ها زاده شد و تمام عناصر لازم برای رهبری پرولتاریا را در اختیار داشت، از آن‌جا که خود را به سرنوشت انقلاب نوامبر در روسیه پیوند زد، به انترناسیونال بوروکرات‌ها بدل شد و به‌زودی آرمان‌ها و روش‌های آنان را پذیرفت. اکنون با بورژوازی و انترناسیونال دوم می‌جنگد، نه برای دولت کارگری، بلکه برای سرمایه‌داری دولتی؛ برای دولتی با حاکمیت بوروکراتیک و نظام اداری تک‌حزبی. هدفش سرنگونی بورژوازی است تا نه پرولتاریای سازمان‌یافته به‌عنوان یک طبقه، بلکه بوروکراسی جایگزین آن شود.» (میاسنیکف، مانیفست گروه کارگران حزب کمونیست روسیه)

تاکتیک «جبهه‌ی متحد» که در سال ۱۹۲۱ و در پی شکست انقلاب آلمان اتخاذ شد، بیش از هر چیز خشم میاسنیکف را برانگیخت. او کمیته‌ی اجرایی کمینترن را به شدت نکوهش کرد که چرا به کمونیست‌های آلمانی توصیه کرده بود با همان سوسیال‌دموکرات‌هایی که در قتل لوکزامبورگ و لیبنکشت نقش داشتند، مصالحه کنند:

« تاکتیک‌ی که باید پرولتاریای انقلابی را به پیروزی برساند، نمی‌تواند تاکتیک جبهه‌ی متحد سوسیالیستی باشد... پرولتاریای روسیه نه از طریق ائتلاف با سوسیال‌روولوسیونرها، پوپولیست‌ها و منشویک‌ها، بلکه با مبارزه علیه آنان به پیروزی رسید.» او در ادامه هشدار می‌دهد:

«همکاری با دشمنان طبقه کارگر، در تضاد آشکار با تجربه انقلاب روسیه است.»

میاسنیکف در نقدی ژرف‌تر تأکید می‌کرد که کمینترن با تحمیل قواعد صلب و نسخه‌های کلی بر اساس تجربه‌ی روسیه، در عمل آن تجربه خاص را به دگمی جهانی بدل کرده است که پیامدهایی زیان‌بار برای جنبش بین‌المللی پرولتاریا خواهد داشت:

« کمینترن از احزاب کمونیست سراسر جهان می‌خواهد که به هر قیمتی تاکتیک جبهه‌ی متحد سوسیالیستی را دنبال کنند؛ این خواستی دگماتیک است که در حل مسائل مشخص هر کشور مداخله می‌کند و بی‌تردید به کل جنبش انقلابی کارگران آسیب می‌زند.» (میاسنیکف، مانیفست گروه کارگران حزب کمونیست روسیه)

میاسنیکف این‌بار خصومت دیرینه‌اش با زینوویف را آشکارا هدف گرفت و با لحنی گزنده نوشت: « به رفیق زینوویف بنگرید؛ همان کسی که تا همین دیروز ما را به خاک‌سپاری انترناسیونال دوم فرا می‌خواند، اکنون ما را به جشن ازدواج با آن دعوت می‌کند.» (میاسنیکف، مانیفست گروه کارگران حزب کمونیست روسیه)

بی‌درنگ، تمامی احزاب وابسته به کمینترن موظف شدند - بی‌توجه به شرایط خاص سیاسی و اجتماعی کشورهای خود - در انتخابات پارلمانی شرکت کنند. آنتون پانگوک، ستاره‌شناس و نظریه‌پرداز مارکسیست آلمانی، در نقد این سیاست نوشت:

«گروه‌های سوسیالیستی ناراضی، جذب انترناسیونال مسکو شدند، چراکه پارلماناریسم فرصت‌طلبانه جدید آن برایشان جذابیت داشت.» (پانگوک، شوراهای کارگری)

در نتیجه این سیاست، در سال ۱۹۲۲، حزب کمونیست کارگری آلمان (KAPD) از عضویت در کمینترن کناره‌گیری گذاشته شد، زیرا از پیوستن مجدد به حزب کمونیست آلمان (KPD) - همان حزبی که اندکی پیش‌تر اعضایش را اخراج کرده بود - امتناع ورزید. این کمونیست‌های چپ‌افراطی، در برابر دستورات مسکو سر تسلیم فرود نیاوردند و در تلاش برای حفظ شعله‌ی انقلاب در اروپا، «انترناسیونال کمونیست کارگران (KAI)» را بنیان نهادند. با این حال، این نهاد هرگز از مرزهای نمادین فراتر نرفت و عملاً تنها گروه‌های آلمانی و هلندی به آن پیوستند. (ریشارد گنبن، سنت رادیکال)

در همان سال‌ها، کمینترن از طریق دسیسه‌های سیاسی هدایت‌شده از مسکو، رهبری حزب کمونیست ایتالیا را نیز برکنار کرد. این اقدام با تهدید به اخراج سازمان‌دهندگان همراه بود که دستمزدشان از جانب حزب پرداخت می‌شد و بدین‌وسیله، زمینه‌ی دخالت مستقیم نمایندگان شوروی در ساختار حزبی فراهم شد. در نتیجه، گرامشی و نمایندگان اعزامی کمینترن از سوی مرکز به‌عنوان «چترباز» به درون حزب وارد شدند و جناح چپ اکثریت عملاً منزوی و خاموش گردید.

انحطاطی که بر اثر شرایط بین‌المللی بر کمینترن تحمیل شد، فراتر از نزاع‌های درون‌حزبی رفت و مسیر جنبش جهانی را تغییر داد. از آن پس، ضدامپریالیسم جایگزین آرمان انقلاب کارگری شد تا منافع اقتصادی و ژئوپولیتیکی دولت شوروی تضمین گردد:

- در سال ۱۹۲۱، هنگامی که آتاتورک اعضای حزب کمونیست ترکیه را قتل‌عام کرد، دولت شوروی سکوت اختیار کرد.

- در سال ۱۹۲۲، دولت شوروی با جمهوری وایمار آلمان توافقی محرمانه امضا کرد که به‌موجب آن، مدرسه‌ای برای آموزش افسران آلمانی در خاک روسیه تأسیس شد و چندین کارخانه برای تولید مهمات و تانک در خدمت ارتش آلمان قرار گرفت. (لیبن، *لنینیسم زیر سایه‌ی لنین*)

شرایط مادی و انزوای بین‌المللی، بلشویک‌ها را ناگزیر ساخته بود تا چنین بازی خطرناکی را در دو جبهه متضاد پیش ببرند؛ اما این سیاست به بهای از میان رفتن بسیاری از جنبش‌های انقلابی بین‌المللی و قربانی شدن آن‌ها در پای منافع دولت روسیه تمام شد.

در اواخر همان سال، زمانی که میاسنیکف از حزب بلشویک اخراج شده بود، «گروه کارگران» بیانیه‌ای تازه منتشر کرد که در آن، خواستار اخراج زینوویف، کامنف و استالین از کمیته‌ی مرکزی حزب شد. (آوریچ، *اپوزیسیون بلشویکی در برابر لنین*)

در غیاب لنین، دو چهره‌ای که بیش از همه برای خاموش کردن صدای گروه کارگران تلاش کردند، تروتسکی و زینوویف بودند. فضای رعب و سوءظن پدیدآمده به‌دست آنان سرانجام به بازداشت گابریل میاسنیکف و تبعید او به آلمان انجامید.

با وجود این، حزب نتوانست مانع انتشار نسخه‌های *مانیفست گروه کارگران* در سراسر روسیه و حتی در سطح بین‌المللی شود. این گروه کوچک به‌سرعت گسترش یافت؛ شمار اعضایش در مدت چند ماه به حدود ۳۰۰ نفر رسید که اغلب آنان از «بلشویک‌های قدیمی» بودند که از حزب جدا شده بودند. بیشتر اعضا کارگران صنعتی فعال بودند که ارتباط مستقیم با محیط تولید داشتند. فعالیت گروه عمدتاً در کارخانه‌ها متمرکز بود، جایی که به تبلیغ، سازمان‌دهی و تحریک کارگران برای مقاومت می‌پرداختند و نقشی چشمگیر در موج‌های روبه‌رشد اعتصاب‌ها ایفا کردند. هرچند بازماندگان «اپوزیسیون کارگری» نیز در این جنبش‌ها حضور داشتند، اما به

گفته‌ی آیزاک دویچر، «گروه کارگران» مهم‌ترین نیروی سازمان‌یافته در این فعالیت‌ها بود. در مقطعی، این گروه توانست وفاداری یک پادگان کامل ارتش سرخ مستقر در کرملین را به‌دست آورد؛ رخدادی که دولت بلافاصله با انتقال آن واحد نظامی به اسمولنسک واکنش نشان داد. (آوریچ، اپوزیسیون بلشویکی در برابر لنین)

برخلاف دیگر جناح‌های مخالف درون حزب، گروه کارگران استراتژی خود را بر این واقعیت بنا کرده بود که نه می‌تواند رهبری حزب بلشویک را به دست گیرد و نه چنین اقدامی قادر است بحران ساختاری روسیه را حل کند. عضویت در این گروه تنها به کارگران محدود نبود؛ بلکه اعضای ناراضی حزب بلشویک نیز می‌توانستند به آن بپیوندند و هم‌زمان در هر دو سازمان فعالیت کنند. در حالی که بیشتر اپوزیسیون‌های پیشین به‌دلیل فعالیت علنی به‌سرعت سرکوب شده بودند، گروه کارگران از تجربه‌ی طولانی برخی از اعضایش در فعالیت‌های زیرزمینی دوران تزاری بهره می‌برد. این آمیزه‌ی هوشمندانه از کار علنی و مخفی به آنان امکان می‌داد تا مؤثرتر از گروه‌های پیشین عمل کنند و در برابر تعقیب و آزار پلیس سیاسی (GPU) آسیب‌پذیر نباشند.

کمونیست ناراضی یوگسلاو، آنتونیو سیلیگا، جایگاه تاریخی و مواضع نظری گروه کارگران را چنین توصیف می‌کند:

«گروه کارگران با تکیه بر شعار مارکس - رهایی کارگران باید کار خود کارگران باشد - از همان آغاز با مفهوم لنینی "دیکتاتوری حزب" و با سازمان‌دهی بوروکراتیک تولید که لنین در دوران نخستین افول انقلاب مطرح کرده بود، به مخالفت برخاست. در برابر خط مشی لنینی، آنان خواستار اداره‌ی تولید توسط خود توده‌ها، از طریق شوراها و مجامع کارخانه‌ای شدند. از منظر سیاسی نیز گروه کارگران بر کنترل مستقیم قدرت و حزب توسط طبقه‌ی کارگر تأکید می‌کرد؛ طبقه‌ای که به‌عنوان نیروی واقعی سیاسی کشور باید حق داشته باشد قدرت را از هر حزب سیاسی - حتی از حزب کمونیست - سلب کند، اگر آن حزب دیگر بیانگر منافع او نباشد.» (سیلیگا، لنین، همچنین)

### دوران تبعید و تماس با چپ اروپایی

در دوره‌ی تبعید در آلمان، میاسنیکف با حزب کارگران کمونیست آلمان (KAPD) تماس برقرار کرد و دریافت که مواضع سیاسی گروه کارگران روسیه با گرایش چپ کمونیستی آلمان در بسیاری از مسائل همسو است. او همچنین با جناح چپ حزب کمونیست آلمان (KPD) - جناحی که از سوی کمینترن به رسمیت شناخته شده بود - وارد گفت‌وگو شد و حتی کوشید آرکادی مازلوف از رهبران KPD را متقاعد کند تا به دفتر خارجی گروه کارگران بپیوندند. مازلوف این پیشنهاد را نپذیرفت، اما هر دو حزب KAPD و جناح چپ KPD با انتشار آثار نظری آتی گروه کارگران موافقت کردند؛ هرچند این آثار در روسیه رسماً ممنوع بود.

در آغاز سال ۱۹۲۳، هنگامی که میاسنیکف در آلمان به سر می‌برد، نیکلای کوزنتسوف به رهبری گروه کارگران انتخاب شد. او با شماری از اعضای سابق «اپوزیسیون کارگری» تماس گرفت تا آنان را به صفوف گروه جذب

کند. میاسنیکف از آلمان به کوزنتسف هشدار داد که در برابر افرادی که برای نزدیکی به گروه ابراز تمایل می‌کنند باید محتاط باشد، زیرا متحد سابقش، الکساندر شیلیاپنیکف، فردی سستاراده است و ممکن است ناراضیان درون گروه را به رهبری حزب لو دهد. (باربارا آلن، الکساندر شیلیاپنیکف، زندگی یک بلشویک قدیمی، ۱۸۸۵-۱۹۳۷)

کوزنتسف همچنین کوشید الکساندرا کوئنتای را به همکاری جلب کند، اما در جذب روشنفکران غیرکارگری چندان موفق نبود. این ناکامی، افزون بر اختلافات سیاسی، ناشی از سطح بی‌سابقه نظارت و کنترل GPU بر فعالیت‌های سیاسی نیز بود.

### موج جدید اعتصاب‌ها و سرکوب گروه کارگران

در همان سال، موج تازه‌ای از اعتصاب‌های گسترده، مراکز صنعتی روسیه را فراگرفت؛ در این شرایط، گروه کارگران به تبلیغ و سازمان‌دهی برای آزادی‌های سیاسی و دموکراسی پرولتاریایی پرداخت. حزب بلشویک در واکنش، آنان را «ضدکمونیست» خواند و به پلیس سیاسی (GPU) دستور داد تا این جنبش را سرکوب کند. تروتسکی نیز علناً از این تصمیم دفاع کرد، هرچند در خفا با برخی از اعضای گروه کارگران در ارتباط مکتوب بود. هرگاه GPU یکی از رهبران یا فعالان این گروه را شناسایی می‌کرد، او را فوراً بازداشت، از کار برکنار و از حزب و اتحادیه‌های کارگری اخراج می‌کرد.

در واکنش به سرکوب‌ها، کارگران کارخانه‌ها و حتی اعضای رده‌پایین شاخه‌های محلی حزب، گاه به نشانه اعتراض دست به تظاهرات می‌زدند. چنان‌که سایمون پیرنی اشاره می‌کند، چنین اقداماتی در آن شرایط، جلوه‌ای از شجاعتی بی‌نظیر بود، زیرا شدت سرکوب GPU به حدی رسیده بود که هرگونه نافرمانی، خطر مرگ را در پی داشت. فعالان مستقل کارگری و اعضای احزاب مخالف به‌طور مداوم بازداشت، شکنجه و در مواردی اعدام می‌شدند. برای نمونه، پیش از اعدام *فانیا بارون* - آنارشویست روس - در سال ۱۹۲۱، او را همراه با اعضای چپ حزب سوسیالیست انقلابی (اس-ارها)، منشویک‌های چپ و دیگر فعالان مستقل در زندان بوتیرکی حبس کرده بودند. تمامی این افراد صرفاً به دلیل فعالیت در جنبش کارگری بازداشت شده بودند. آنان در سلول‌های انفرادی نگهداری و به‌طور منظم مورد ضرب‌وشتم قرار می‌گرفتند. زنان نیز اغلب در کنار مجرمان عادی مرد زندانی می‌شدند.

از جمله شکنجه‌های رایج، برهنه کردن زندانیان و انداختن آنان در گودالی در فضای باز، سپس ریختن آب سرد بر بدنشان و رها کردنشان در سرمای شب بود. شیوه‌ای دیگر از شکنجه، «اعدام ساختگی» بود که در آن زندانی را به خیال اعدام می‌بردند تا روان او را در هم شکنند. هرچند شمار فعالان کارگری بازداشت‌شده چندان زیاد نبود، اما همین فضای وحشت و ارباب، توان و جسارت اعتراض طبقه کارگر را به شدت محدود ساخت.

با وجود این شرایط سخت، «گروه کارگران» نه تنها به فعالیت خود ادامه داد، بلکه کوشید نیروهای تازه‌ای جذب کند و آگاه‌ترین و شجاع‌ترین کارگران را سازمان دهد. اعضای این گروه به‌ویژه تلاش می‌کردند کارگرانی را که به دلیل حمایت از اعتصاب‌ها یا مشارکت در آن‌ها از حزب کمونیست مسکو اخراج شده بودند، به صفوف خود جلب کنند؛ کارگرانی که با وجود آگاهی طبقاتی بالا، از سوی رهبری حزب به حاشیه رانده شده بودند. از آنجا که حزب دیگر وظیفه سازمان‌دهی طبقه کارگر را بر عهده نداشت، این مسئولیت را «گروه کارگران» خود به دوش گرفت.

به تدریج، گروه کارگران توانست پایگاه‌هایی در صنایع بزرگ روسیه برای خود ایجاد کند. از جمله مراکز اصلی فعالیت آنان می‌توان به کارخانه ابزار روسی-آمریکایی، کارخانه لبنیات «گسمولوکو»، کارخانه مهندسی «اکتبر» در منطقه باثومان، و کارخانه توپخانه سنگین مسکو اشاره کرد (سایمون پیرانی، *انقلاب روسیه در قهقرا*، ۱۹۲۴-۱۹۲۰).

میاسنیکوف در نهایت تصمیم گرفت به روسیه بازگردد. در اواخر سال ۱۹۲۳ با گریگوری زینوویف تماس گرفت تا بپرسد آیا بازگشتش تحمل خواهد شد یا خیر. زینوویف به او اطمینان داد که در امان خواهد بود، اما به محض ورود به روسیه، GPU او را بازداشت کرد. فلیکس دزرژینسکی، مشهور به «فلیکس آهنین» و رئیس GPU، شخصاً بر روند بازداشت او نظارت داشت.

در ۲۸ سپتامبر همان سال، بیست‌وهشت تن دیگر از اعضای گروه کارگران نیز بازداشت شدند؛ چهارده نفر به تبعید فرستاده شدند و چهارده نفر دیگر توبیخ انضباطی دریافت کردند. تقریباً تمامی رهبران سازمان، از جمله نیکلای کوزنتسوف، در میان تبعیدشدگان بودند. آخرین موج سرکوب GPU در پی فراخوان گروه کارگران برای «اعتصاب عمومی یک‌روزه» و تظاهرات گسترده در مسکو رخ داد. آنان قصد داشتند راهپیمایی را در حالی رهبری کنند که پرچمی بزرگ با تصویر لنین در دست داشته و بازگشت به مواضع انقلابی سال ۱۹۱۷ را مطالبه کنند.

روز پس از دستگیری میاسنیکوف، الکساندر شیلیاپنیکوف برای دیداری دوستانه به آپارتمان او رفت، اما مأموران GPU که در کمین بودند، همان‌جا او را نیز بازداشت کردند (باربارا آلن، *الکساندر شیلیاپنیکوف ۱۸۸۵-۱۹۳۷: زندگی یک بلشویک قدیمی*). چند روز بعد آزاد شد، اما سرنوشت میاسنیکوف تیره‌تر بود. او که بار دیگر در زندان به سر می‌برد، بلافاصله دست به اعتصاب غذا زد.

پس از ده روز، مأموران GPU با اجرای تغذیه اجباری، اعتصاب غذای میاسنیکوف را درهم شکستند. او در نامه‌ای به یکی از رفقاییش نوشت:

«به تازگی پر/ود/ چنین رفتاری را در لهستان به عنوان اقدامی وحشیانه و شرم‌آور محکوم کرده بود. اما ظاهراً آن محکومیت تنها شامل بورژوازی لهستان می‌شود، زیرا هنگامی که همان رفتار در تومسک رخ می‌دهد، دیگر جنایت نیست، بلکه جلوه‌ای از "فرهنگ کمونیستی پرولتاریایی" محسوب می‌شود!»

در روز سیزدهم اعتصاب، مأموران GPU نیمه‌شب او را از تخت بیرون کشیدند و مستقیماً به تیمارستان منتقل کردند؛ جایی که صرفاً به دلیل مخالفت سیاسی‌اش با رژیم، به «جنون» متهم شد. در نامه‌ای دیگر نوشت: «در واقع، حتی فاشیست‌های لهستان نیز به چنین رفتارهایی دست نمی‌زنند؛ آنان هنوز به این مرحله نرسیده‌اند. اما در اینجا شعار چنین است: هرکس اعتراض کند دیوانه است و باید در تیمارستان بستری شود! به‌ویژه اگر از طبقه کارگر باشد و بیست سال کمونیست بوده باشد. به‌نظر می‌رسد فاشیست‌ها هنوز برای چنین نوعی از اخلاق پرولتاریایی به "بلوغ" نرسیده‌اند.» (نقل از نامه‌هایی از زندان‌های روسیه)

این شیوه برچسب‌زدن به مخالفان سیاسی، بعدها در اتحاد شوروی به یکی از ابزارهای تثبیت اقتدار سیاسی بدل شد؛ به‌ویژه در دوره‌هایی که رژیم به تدریج اقتدارگراتر می‌شد و هرگونه مخالفت را با اتهام «اختلال روانی» سرکوب می‌کرد.

به گفته تاریخ‌نگاران پل آوریچ و سایمون پیرانی، این مقطع در واقع نقطه پایان فعالیت «گروه کارگران» به شمار می‌آمد. با این حال، شواهدی وجود دارد که خلاف این ارزیابی را نشان می‌دهد. گروه کارگران برای چند سال پس از آن، دفتری فعال در تبعید داشت که توسط کیت رومانو/ اداره می‌شد. در سال ۱۹۲۴، GPU گروهی از سربازان ارتش سرخ را به جرم دیدار و گفت‌وگو با اعضای گروه کارگران – که ورودشان به مسکو ممنوع و فعالیتشان غیرقانونی اعلام شده بود – بازداشت کرد (هبس، چپ کمونیستی در روسیه پس از ۱۹۲۰).

هبس همچنین به چند رویداد دیگر در همان سال اشاره می‌کند: از جمله تظاهرات ۷ نوامبر در مسکو که تمامی شرکت‌کنندگان آن بازداشت شدند. در ۸ دسامبر، گروه کارگران اعلامیه‌ای منتشر کرد و در آن از بازداشت یازده تن از اعضای خود در اورال بدون هیچ‌گونه اتهام رسمی خبر داد. این زندانیان در اعتراض به بازداشت خود دست به اعتصاب غذا زدند و خواستار اعلام علنی دلایل بازداشت و برگزاری دادگاهی علنی شدند. در ۲۷ دسامبر، اعضای گروه کارگران به شهر چاردینسک تبعید و تحت نظارت دائمی GPU قرار گرفتند. هم‌زمان، گروهی از سربازان ارتش سرخ نیز به جرم «توطئه» بازداشت شدند؛ آنان متهم بودند که بیانیه‌ای نوشته‌اند که در آن سیاست اقتصادی جدید (نپ) را به‌عنوان «استثمار نوین پرولتاریا» – یکی از شعارهای اصلی گروه کارگران – محکوم کرده و همبستگی خود را با این گروه اعلام کرده‌اند. این واحد نظامی سپس منحل و اعضای به /سمولنسک منتقل شدند.

در سال ۱۹۲۸، گروه کارگران موفق شد کنفرانسی زیرزمینی در مسکو برگزار کند. در این گردهمایی، اعضای باقیمانده بر سر پیشنهادی رأی‌گیری کردند که توسط گروهی موسوم به «گروه پانزده‌نفره» به رهبری ساپرونوف (از اعضای پیشین «دموکرات‌های سانتریست») تدوین شده بود. این پیشنهاد خواستار اتحاد میان اعضای گروه پانزده‌نفره، گروه کارگران و بازماندگان «اپوزیسیون کارگری» بر محور یک پلاتفرم مشترک بود؛ پلاتفرمی که از لحاظ نظری با مواضع گروه کارگران هم‌خوانی داشت و هدف نهایی آن، تشکیل «حزب کمونیست کارگران روسیه» بود. هرچند این قطعنامه در کنفرانس به تصویب نرسید، اما حاضران توافق کردند

که «دفتر مرکزی گروه کارگران» به «دفتر سازمان‌دهنده حزب کمونیست کارگران اتحاد شوروی» تغییر نام دهد (الیور، چپ بلشویکی و قدرت کارگران).

از آنجا که اسناد باقی‌مانده از گروه کارگران در خارج از روسیه پس از این کنفرانس به حزب کمونیست کارگران اتحاد شوروی اشاره می‌کنند، می‌توان با اطمینان گفت که چنین گردهمایی‌ای واقعاً برگزار شده است؛ هرچند احتمالاً شمار شرکت‌کنندگان در آن اندک بوده است.

گروه کارگران همچنین توانست انتشار نشریه *راه کارگران* به سوی قدرت را تا سال ۱۹۳۰ ادامه دهد. افزون بر این، چندین نوشتار از اعضای گروه در مطبوعات حزب کارگران کمونیست آلمان (KAPD) و نشریه انگلیسی *Workers' Dreadnought* به سردبیری سیلویا پنکهرست منتشر شد.

به گفته «سیلیگا»، شواهدی از تداوم فعالیت برخی از اعضای گروه کارگران در زندان «وُرکوتا» - شهری معدنی در شمال مدار قطب و از سردترین نقاط اروپا - در دست است. بیست‌وپنج تن از اعضای گروه کارگران، «سانترالیست-دمکراتها» و «تروتسکیست‌ها» در فاصله سال‌های ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۷، حول برنامه سیاسی ارائه‌شده از سوی گروه کارگران گرد آمدند و تشکلی با عنوان «فدراسیون کمونیست‌های چپ» را پایه‌گذاری کردند. سند سیاسی موسوم به *پلاتفرم پانزده‌نفره: در آستانه ترمیدور*، بعدها به صورت بین‌المللی توسط گروهی از روشنفکران مارکسیست به رهبری «کارل کرش» تحت عنوان «سیاست کمونیستی» (*Kommunistische Politik*) منتشر شد (الیور، چپ بلشویکی و قدرت کارگران).

حتی اگر فرض شود که «گروه کارگران» پس از سال ۱۹۲۳ در خفا به فعالیت خود ادامه داده است، با این حال، جریانی که از آن پس نقشی برجسته‌تر در مقاومت علیه روند بوروکراتیک یافت، «اپوزیسیون چپ» یا جریان تروتسکیستی بود. اپوزیسیون چپ در سال ۱۹۲۳ شکل گرفت، اما چندین سال طول کشید تا بتواند پایگاه اجتماعی قابل توجهی برای خود فراهم آورد. این پایگاه عمدتاً از بازماندگان سرکوب‌شده اپوزیسیون‌های پیشین، کارگران ناراضی و اعضای تشکیلی می‌شد که، همچون تروتسکی، از روند فزاینده بوروکراتیزه شدن حزب ناراضی بودند. در سال ۱۹۲۶، این اپوزیسیون برای مدتی کوتاه با «کامینف» و «زینوویف» متحد شد و ائتلافی موسوم به «اپوزیسیون متحد» را شکل داد. در اواخر همان سال، تروتسکی همراه با کامنف از دفتر سیاسی (پولیت‌بورو) اخراج شد و در سال ۱۹۲۷، تروتسکی، زینوویف و بیش از هشت‌هزار نفر از هواداران آنان از حزب کمونیست اخراج شدند. سرانجام در سال ۱۹۲۹، تروتسکی به‌طور کامل از اتحاد شوروی تبعید گردید.

باین‌حال، هنگامی که اپوزیسیون چپ به انسجام نسبی رسید، فرصت مقاومت مؤثر در برابر ماهیت هرچه‌اقتدارگراتر رژیم عملاً از میان رفته بود. این جریان هرچند مقاومت‌هایی پراکنده نشان داد، اما نه در حدی که بتواند ساختار قدرت را به چالش جدی بکشد. باین‌حال، همین مقاومت محدود نیز برای آن کافی بود که دستگاه بوروکراتیک حاکم، پس از اخراج تروتسکی از کشور، دست به پاکسازی‌های گسترده درون حزب بزند.

رهبران اپوزیسیون چپ اگرچه انتقادات نظری مهمی را متوجه جهت‌گیری‌های حاکم کردند، اما مبارزه آنان اساساً در چارچوب درون‌حزبی باقی ماند و از منظر میاسنیکوف، این رویکرد در عمل به نوعی پذیرش منفعلانه نظم جدیدی بود که روزه‌روز ضدانقلابی‌تر می‌شد. او میان دو اردوگاه اصلی درون حزب، تفاوتی ماهوی نمی‌دید. در مقدمه رساله خود با عنوان آخرین فریب چنین می‌نویسد:

«پلاتفرم هشتادوسه نفره (تروتسکیست‌ها و زینوویویست‌ها) نظریه "ساختمان سوسیالیسم در یک کشور" را نقد می‌کند و به جای طرح پنج‌ساله استالین با رشد ۹ درصدی در صنعت، طرح پنج‌ساله بین‌المللی خود را با هدف رشد ۲۰ درصدی پیشنهاد می‌دهد. گویی افزایش ۲۰ درصدی تولید صنعتی نشانه بین‌الملل‌گرایی است، در حالی که رشد ۹ درصدی نمایانگر همان "محافظه‌کاری خرده‌ملی‌گرایانه" است.» (میاسنیکوف، آخرین فریب)

با این حال، خود اپوزیسیون چپ نیز از انسجام نظری و سازمانی کامل برخوردار نبود. مباحث درونی آن عمدتاً پیرامون چگونگی تحقق «انباشت سوسیالیستی» متمرکز بود. «بوخارین» و جناح موسوم به «اپوزیسیون راست» از رویکردی تدریجی‌تر دفاع می‌کردند که مبتنی بر استفاده از سازوکارهای بازار و گسترش مازاد کشاورزی بود؛ در مقابل، جناح چپ خواهان کلکتیویزاسیون گسترده و تمرکز سرمایه‌گذاری بر صنایع سنگین بود. جناح «مرکز» به رهبری استالین میان این دو موضع نوسان داشت و در همین حال، به تدریج پایه‌های بوروکراسی و کنترل خود بر رژیم شوروی را تحکیم می‌کرد.

با تثبیت کامل موقعیت استالین و آغاز برنامه‌های عظیم کلکتیویزاسیون اجباری، بسیاری از کمونیست‌ها - از جمله شماری از تروتسکیست‌های اولیه - دوباره به حمایت از رژیم بازگشتند. این بازگشت تا حدی ناشی از فقدان تحلیلی روشن از ماهیت طبقاتی اتحاد شوروی بود. برخلاف کمونیست‌های چپ اولیه، همچون گروه کارگران، تروتسکیست‌ها هنوز باور داشتند که اتحاد شوروی، هرچند دچار انحرافات بوروکراتیک شده، اما همچنان ماهیتی انقلابی دارد.

در حالی که اپوزیسیون چپ مسیر صعود و افول خود را می‌پیمود، گابریل میاسنیکوف همچنان در زندان به سر می‌برد. او در سال ۱۹۲۷ از تیمارستان زندان آزاد شد، مشروط بر آن که از هرگونه فعالیت سیاسی خودداری کند. با این حال، روح سرسخت و تسلیم‌ناپذیرش او را از سکوت بازداشت؛ به محض آزادی، به موج اعتراضات ضدحکومتی پیوست. گفته می‌شود که زمانی به او خبر رسید پلیس سیاسی (GPU) قصد بازداشت مجددش را دارد؛ نیمه‌های شب تنها یک کیف کوچک حاوی اسناد با خود برداشت و گریخت.

با این همه، در آنچه بعدها به عنوان «وصیت‌نامه پایانی» او شناخته شد - یعنی متن بازجویی‌اش نزد مأموران NKVD - میاسنیکوف اظهار کرده بود که دفتر مرکزی «گروه کارگری» از او خواسته بود کشور را ترک کند، چرا که در واپسین ماه‌های حبس خود جزوهای با محتوایی آشکارا ضدحکومتی نوشته و منتشر کرده بود. مأموریت رسمی او، بنا به گفته‌اش، نمایندگی بین‌المللی گروه بود. اسناد گروه کارگری را در کیفی ضدآب به میج خود زنجیر کرد و نیمه‌شب از رودخانه‌ای گذشت تا از مرز بگریزد. مسیر فرارش او را به ایران رساند، جایی

که تحت نظارت دائمی پلیس قرار گرفت. در مقطعی توسط مقامات ایرانی بازداشت شد و بخش اعظم اسنادی را که با خود آورده بود، به پلیس شوروی تحویل دادند. هرچند توانست اندکی از آن‌ها را حفظ کند، اما همان اندک نیز بعدها در جریان یورش مأموران کا.گ.ب به آپارتمان‌ش به سرقت رفت.

به گزارش مالکوم آرچیبالد، مترجم وصیت‌نامه پایانی میاسنیکوف، اسناد ازدست‌رفته شامل نوشته‌هایی چون: درباره طبقات در روسیه معاصر، نقدی کوتاه بر نظریه و عمل حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (بلشویک‌ها) و کمینترن، و نظریه طبقاتی دولت در اتحاد شوروی بوده‌اند. همچنین مجموعه‌ای از نامه‌ها و مکاتبات او با زینوویف، بوخارین و پاسخ به کتابی از «سورین» درباره گروه کارگری در میان آن‌ها قرار داشت. از این‌رو، بخش مهمی از میراث مکتوب تاریخی گروه کارگری برای همیشه از میان رفت. سایر نوشته‌ها، از جمله خودزندگی‌نامه‌اش، کتاب مفصلی با موضوع چرایی قتل شاهزاده رومانوف، رساله لیکوید/سیونیسیم و مارکسیسم، و متن پیروزی‌ها و شکست‌های پرولتاریای روسیه، یا چه کسی به اکتبر خیانت کرد، احتمالاً هنوز در بایگانی‌های کا.گ.ب باقی مانده‌اند و تاکنون ترجمه نشده‌اند.

میاسنیکوف سرانجام خود را به ترکیه رساند. او چندین سال در تنگدستی زیست و کوشید از طریق نامه‌نگاری با دیگر تبعیدیان روسی در تماس بماند. در سال ۱۹۲۹، از طریق لِف سِدوف، پسر تروتسکی، توانست با خود تروتسکی تماس برقرار کند. در آن زمان هر دو در تبعید بودند. تروتسکی و میاسنیکوف با یکدیگر دیدار کردند و تروتسکی مبلغی اندک در اختیارش گذاشت تا بتواند خود را به فرانسه برساند و زندگی‌اش را سامان دهد. میاسنیکوف در همان دیدار جزوه تازه‌اش با عنوان آخرین فریب را به او ارائه کرد. در این اثر، نظریه «سرمایه‌داری دولتی بودن» اتحاد شوروی را به مثابه‌ی نقدی ریشه‌ای بر ساختار اقتصادی و سیاسی رژیم طرح کرده بود. او از تروتسکی خواست برای این جزوه مقدمه‌ای بنویسد، اما تروتسکی از انجام آن امتناع ورزید و حتی تمایلی به گفت‌وگوهای سیاسی بیشتر نشان نداد. بی‌میلی متقابل میان آن دو بی‌دلیل نبود: تروتسکی پیش‌تر در مقام یکی از سرکوبگران «گروه کارگری» نقش مستقیم ایفا کرده و در یازدهمین کنگره حزب کمونیست، مهم‌ترین «دادستان» علیه میاسنیکوف بود. از سوی دیگر، میاسنیکوف نیز او را «سنگدل‌ترین بوروکرات» می‌نامید. تنها نقطه اشتراک واقعی‌شان در آن زمان، دشمنی مشترک با استالین و اتخاذ مواضعی چپ‌تر نسبت به کمینترن بود.

در دوران شکل‌گیری اپوزیسیون‌های چپ، هر دو به ایده‌ای مشابه دست یافتند: ضرورت تأسیس یک انترناسیونال جدید برای هماهنگی فعالیت‌های انقلابی مستقل از کمینترن. در سال ۱۹۳۰، میاسنیکوف و بازماندگان گروه کارگری طرح ایجاد «انترناسیونال کمونیستی کارگری» را مطرح کردند؛ نهادی که هدف آن گردآوردن تمامی نیروهای کمونیست انقلابی بود که از پذیرش خط‌مشی انترناسیونال سوم سر باز زده بودند. از منظر این گروه، اتحاد شوروی سرمایه‌داری دولتی به‌شمار می‌رفت که باید به‌دست پرولتاریا و در «نوامبری دیگر» سرنگون شود.

با این حال، میاسنیکوف به شکلی متناقض بر این باور بود که امکان اصلاح در اتحاد شوروی همچنان وجود دارد - البته تنها در صورتی که سوسیالیسم در کشورهای دیگر به طور مستقل تحقق یابد. تاریخ اما مسیر دیگری پیمود: این لئون تروتسکی بود که توانست انترناسیونال جدیدی را، موسوم به «انترناسیونال چهارم»، بنیان نهد؛ سازمانی که بر پایه تفسیر او از اتحاد شوروی به عنوان «دولت کارگری منحنی» شکل گرفت.

مبلغ اندکی که تروتسکی در اختیار میاسنیکوف قرار داد، تا حدی به او کمک کرد از ترکیه بگریزد؛ اما کمک اصلی از خارج از کشور و از سوی حامیان اروپایی اش فراهم شد. در آلمان، کمیته ای برای حمایت از او تشکیل گردید که ریاست آن را فیلسوف مارکسیست «کارل کرش» بر عهده داشت. این کمیته کوشید برای میاسنیکوف اقامت در آلمان بگیرد، اما دولت آلمان از صدور ویزا خودداری کرد. در فرانسه، «لویی سلیه»، رئیس اتحادیه کارگران ساختمانی وابسته به کنفدراسیون عمومی کار (CGT)، شخصاً از دولت فرانسه درخواست صدور ویزا نمود و سرانجام موفق شد مجوز اقامت او را بگیرد.

میاسنیکوف پس از ورود به فرانسه در پاریس ساکن شد. او در نخستین گام با «پرودومو»، سردبیر روزنامه آنارکوسندیکالیستی کارگر کمونیست (L'Ouvrier Communiste) تماس گرفت. پرودومو وی را به آنارشیست دیگری به نام «ژیگولف-ایرینین» معرفی کرد که برایش کاری در شست و شوی پنجره ها فراهم ساخت. ایرینین همچنین چند نوشتار از میاسنیکوف را در روزنامه خود با عنوان صدای کار (La Voix du Travail) منتشر کرد. با این حال، رابطه ای میان آن دو به دلیل سوءظن های شخصی از هم گسست؛ میاسنیکوف گمان می کرد ایرینین برای سازمان اطلاعاتی فرانسه کار می کند. پس از این جدایی، او بار دیگر به کار فلزکاری در کارخانه ها بازگشت و به کنفدراسیون عمومی کارگران متحد (CGTU) - شاخه ای آنارکوسندیکالیستی CGT - پیوست. او به طور منظم در گردهمایی ها و فعالیت های آنارکوسندیکالیستی شرکت می کرد، هرچند ارتباط خود را با جنبش کمونیستی نیز حفظ نمود.

به نظر می رسد میاسنیکوف هیچ گاه به طور کامل به آنارکوسندیکالیسم نپیوست؛ او همچنان بر مواضع بلشویکی خود پایبند بود، به ویژه در دفاع از مفهوم «دولت کارگری» و ضرورت گذار از سرمایه داری از طریق قدرت سیاسی پرولتاریا. با این حال، بی تردید نسبت به گرایش هایی که بر سازمان بانی کارگران در محیط های تولیدی و ساختارهای صنعتی تأکید داشتند، احساس همدلی بیشتری نشان می داد.

در این دوران که زندگی اش به ثبات نسبی رسیده بود، برای مدتی کوتاه مسئولیت اداره دفتر بین المللی «حزب کمونیست کارگران» (که نام جدید «گروه کارگری» بود) را بر عهده گرفت. با این حال، پس از نابودی کامل نیروهای اپوزیسیون در روسیه، این حزب نیز به سرعت از هم پاشید.

میاسنیکوف در سال ۱۹۳۱ نگارش نسخه نهایی رساله خود آخرین فریب را به پایان رساند؛ متنی که از حیث تحلیل نظری، یکی از آثار متمایز در سنت چپ کمونیستی به شمار می آید. در این رساله، وی افزون بر تعریف اتحاد شوروی به عنوان نوعی «سرمایه داری دولتی»، استدلال می کرد که طبقه کارگر در جریان کنگره هشتم

حزب بلشویک در سال ۱۹۲۰ قدرت واقعی خود را از دست داد. به باور وی، از آن زمان تا کنگره نهم، بلشویک‌ها در مواجهه با بحران‌های ساختاری انقلاب، به جای اصلاحات ریشه‌ای، صرفاً لایه‌های تازه‌ای از بوروکراسی را بر ساختار موجود افزودند.

او تأسیس «بازرسی کارگران و دهقانان» (رابکین) را نمونه بارز این روند می‌داند؛ نهادی که در ابتدا با هدف مقابله با فساد اداری ایجاد شد، اما در عمل به ابزاری برای اعمال کنترل بوروکراتیک بر کارگران و دهقانان و تحکیم سلطه دولت بدل گردید. افزون بر این، همان‌گونه که بسیاری از کمونیست‌های منتقد در سطح جهانی نیز تشخیص داده بودند، اجرای سیاست «مدیریت تک‌نفره» (One-Man Management) ضربه نهایی بر کالبد انقلاب و پایان واقعی خودمدیریتی پرولتاریایی بود.

میاسنیکوف بعدها دریافت که از همان زمان، از نظر فکری از حزب بلشویک گسسته بود، هرچند سال‌ها طول کشید تا این جدایی در عرصه عمل نیز تحقق یابد. او همچنین به این نتیجه رسید که تأسیس شورای کمیسرهای خلق (Sovnarkom) اشتباهی بنیادی بوده است؛ زیرا با ایجاد نهادی فراتر از کمیته اجرایی مرکزی شوراهای سراسری روسیه، قدرت سیاسی در سطح ملی به هیئتی سپرده شد که در شرایط عقب‌نشینی انقلاب می‌توانست کاملاً غیرپاسخ‌گو شود.

جالب آن‌که میاسنیکوف و «گروه کارگری» او، احتمالاً در نتیجه همکاری با سایر نیروهای کمونیست چپ در روسیه، در برخی از مواضع خویش تجدیدنظر کردند. آنان همچنان بر این باور بودند که شوراها باید بر روند تولید نظارت و کنترل داشته باشند، اما امر توزیع را باید به تعاونی‌ها سپرد. افزون بر این، وظایف دستگاه بوروکراتیک دولتی - که معمولاً در اختیار نهاد «بازرسی کارگران و دهقانان» بود - می‌بایست به اتحادیه‌های کارگری واگذار شود. آنان همچنین خواهان انحلال شورای کمیسرهای خلق بودند، زیرا آن را «نسخه‌ای تمام‌عیار از کابینه‌های دولت‌های بورژوازی» می‌دانستند.

در سال ۱۹۳۴، بار دیگر موج سرکوب به سراغ او آمد. این بار پلیس فرانسه میاسنیکوف را به اتهام «دخالت در امور داخلی فرانسه» بازداشت و حکم اخراجش را صادر کرد، اما با مداخله دبیر کنفدراسیون عمومی کار (CGT)، حکم لغو شد. در سال‌های پس از آن، او گاه بیکار بود و گاه به‌عنوان مکانیک یا کارگر در کارخانه‌های رن‌گرزی پارچه اشتغال داشت. در همین دوران، چندین اثر نظری درباره گذار به سوسیالیسم، انقلاب روسیه و تاریخ جنبش کارگری در زادگاهش نگاشت و به پایان رساند.

در دوران اشغال فرانسه به‌دست آلمان نازی، میاسنیکوف در محل کارش دستگیر شد. گفته می‌شود که او به سفارت شوروی رفته بود تا از سرنوشت پسرانش جويا شود؛ هرچند این احتمال نیز وجود دارد که قصد پیوستن به ارتش سرخ برای جنگیدن علیه فاشیسم را داشته است. به هر روی، هیچ‌یک از این دو امر تحقق نیافت و او تحت نظر گشتاپو قرار گرفت. میاسنیکوف به منطقه اشغال‌نشده گریخت، اما بلافاصله توسط پلیس فرانسه بازداشت شد. پلیس ابتدا او را متهم کرد که پس از صدور دستور اخراج در سال ۱۹۴۱ کشور را ترک نکرده

است؛ و هنگامی که مشخص شد او به‌طور قانونی عفو شده، این بار به اتهام «تروریسم» بازداشت گردید. او به اردوگاه کار اجباری در تولوز فرستاده شد، اما در اوت ۱۹۴۳ موفق به فرار گردید و تا زمان آزادی فرانسه از رژیم نازی، در پاریس به‌صورت مخفیانه زندگی کرد.

در طول اقامتش در فرانسه، میاسنیکوف با شماری از تبعیدیان کمونیست، از جمله ویکتور سرژ و روت فیش، دوستی برقرار کرد و مجدداً ازدواج نمود. با این حال، پایان زندگی او تراژیک بود. در سال ۱۹۴۶، مقامات شوروی با فریبی ماهرانه او را به بازگشت به اتحاد جماهیر شوروی واداشتند - هرچند احتمال ربوده‌شدنش نیز وجود دارد. اگر فریب خورده بود، احتمالاً وعده دیدار با همسر سابقش، دایا گریگوریونا، و پسرانش او را متقاعد کرده بود. بی‌آنکه بداند، هر دو پسرش در جریان جنگ جهانی دوم، در حال نبرد برای ارتش سرخ، جان باخته بودند. پس از مرگ آنان، همسر پیشین‌اش دچار فروپاشی روانی شد و مدتی را در تیمارستان گذراند تا سرانجام به‌تدریج بهبود یافت.

میاسنیکوف به هیچ‌یک از دوستان خود در فرانسه اطلاع نداد که قصد بازگشت دارد؛ تنها سوار هواپیما شد و به مسکو پرواز کرد. بلافاصله پس از ورود، بازداشت و به زندان بدنام بوتیرکا منتقل شد. در آنجا اعتراف‌نامه‌ای نوشت که بعدها با عنوان «وصیت‌نامه واپسین کمونیست چپ، گابریل میاسنیکوف» منتشر گردید. مقامات شوروی همسر سابقش را از بازگشت او آگاه کردند و به وی اجازه ملاقات دادند، اما هنگامی که به زندان رسید، دریافت که میاسنیکوف یک روز پیش‌تر، در ۱۶ نوامبر ۱۹۴۶، درست در آستانه دیدار با او، به‌دست مأموران شوروی تیرباران شده است.

### تأملی بر «گروه کارگری»

بی‌تردید، شایان توجه است که «گروه کارگران حزب کمونیست روسیه» در رویارویی با چالش‌های عظیم تاریخی، همواره به توده‌های پرولتاری رجوع می‌کرد. برای میاسنیکوف و گروه کارگری، پرولتاریا - هرچند کوچک و پراکنده - همچنان نیرویی فعال در تاریخ به‌شمار می‌رفت که می‌توانست از طریق کنش آگاهانه خود، ساختار اجتماعی پیرامونش را دگرگون سازد. احتمالاً این پایبندی عمیق به برداشت مارکسی از نقش تاریخی طبقه کارگر، از ترکیب طبقاتی خودِ گروه سرچشمه می‌گرفت؛ گروهی ریشه‌دار در میان کارگران صنعتی، که به وعده‌های انتزاعی روشنفکران و بوروکرات‌ها درباره «اصالت انقلابی» بی‌اعتماد بود.

در واقع، بخش قابل توجهی از انتقاد میاسنیکوف در رساله آخرین فریب متوجه همین شیوه بوروکراتیک بود که چگونه با تکیه بر مفاهیمی چون «انتقاد و انتقاد از خود»، هرگونه اصلاح دموکراتیک واقعی را خنثی می‌کرد. با این حال، بنیاد پرولتریِ گروه کارگری نه محصول روندی آگاهانه، بلکه برخاسته از جنبشی خودانگیخته در دل مقاومت طبقاتی کارگران بود؛ مقاومتی که در چهره‌هایی چون گابریل میاسنیکوف تبلور یافت.

جالب آن‌که، با وجود تمام آزار و سرکوبی که گروه کارگری متحمل شد، مدتی طولانی لازم بود تا این جریان نقدی بنیادین و ساختاری بر نهادهای امنیتی بلشویکی همچون چکا (Cheka) و بعدها GPU ارائه دهد.

بالین حال، سرانجام در جزوه‌ی آخرین فریب (۱۹۳۱)، در قالب برنامه‌ای هشت‌بندی، خواستار «انحلال نهاد سرّی سرکوب کارگران» شدند. اما نقد آنان از GPU نسبت به دیگر سازمان‌هایی که با پلیس مخفی شوروی به مقابله برخاسته بودند، از عمق و انسجام کمتری برخوردار بود.

برای نمونه، دوخوفسکی — از جناح چپ حزب سوسیالیست‌های انقلابی (Left SR) که مدتی کوتاه سمتی عالی‌رتبه در کمیساریای امور داخلی داشت — ضمن پذیرش ضرورت وجودی چکا، روش آن در مجازات جمعی بر اساس مفاهیم انتزاعی‌ای چون «منشأ طبقاتی» را به شدت مورد انتقاد قرار داد. او بر این باور بود که عدالت پرولتاری باید متوجه جرم فردی باشد، نه جرم جمعی مبتنی بر طبقه یا خاستگاه اجتماعی (فابری، پیش از استالینیسیم: خیزش و سقوط دموکراسی شوروی). دوخوفسکی که عضو کمیسیون برای تأیید احکام اعدام چکا بود، در موارد متعددی برخلاف رأی بلشویک‌های همکارش اقدام کرد.

چکا، به سبب انتصاب از سوی دولت مرکزی و نه شوراهای کارگری (سویت‌ها)، به تدریج به نهادی سرکوبگر و فرادست طبقه کارگر بدل شد. این قدرت مستقل را می‌توان با نهاد کنتر/زودکا (Kontrrazvedka) در ارتش شورشی اوکراین مقایسه کرد؛ نهادی مشابه در کارکرد اما متفاوت در ساختار. زمانی که عملکرد کنتر/زودکا از کنترل خارج شد، کنگره غیرنظامی شوراها خواستار اصلاح و محدودسازی اختیارات آن گردید و این اصلاحات بلافاصله به اجرا درآمد (مالت، نستور ماخنو در جنگ داخلی روسیه). هرچند این اقدام در مقیاسی بسیار کوچک‌تر و تنها در ناحیه چپ رود دنیپر عملی شد، اما نشان داد که حتی اگر نهادهای سرکوبگر در شرایط خاصی «ضروری و اجتناب‌ناپذیر» باشند، می‌توان ساختار و حدود اختیارات آن‌ها را به گونه‌ای متفاوت و دموکراتیک‌تر تنظیم کرد.

### نتیجه‌گیری: ضرورت بازخوانی انتقادی تجربه‌ی بلشویکی

امروز نیز هیچ خدمتی به طبقه کارگر نخواهد شد اگر سرکوب کارگران به دست رژیم بلشویکی — چه در سال‌های نخستین انقلاب و چه در دوران ترمیدور — از حافظه‌ی تاریخی حذف یا با آرایش‌های ایدئولوژیک تلطیف شود. چشم‌پوشی از خطاهای بنیادینی که مبارزانی چون گابریل میاسنیکوف در همان زمان بر آن‌ها انگشت نهادند، در حقیقت به معنای گریز از رویارویی با پرسش‌های دشواری است که هر پروژه‌ی سوسیالیستی آینده ناگزیر باید با آن‌ها مواجه گردد.

در جهانی که همچنان از زخم‌های بربریت سرمایه‌داری رنج می‌برد، هر کوشش نوین برای برپایی سوسیالیسم بی‌شک با دوره‌هایی از انزوا، محاصره و تهدید خارجی روبه‌رو خواهد شد. از این‌رو، وظیفه‌ی نیروهای رهایی‌خواه آن است که از گذشته بیاموزند: چگونه می‌توان در برابر فشارهای بیرونی و تناقضات درونی، تا گسترش انقلاب در سطح بین‌المللی، مقاومت کرد بی‌آن‌که به بازتولید اشکال جدید سلطه و بوروکراسی لغزید.

مطالعه‌ی تاریخ نه صرفاً برای نقد ضدانقلابی است که ممکن بود رخ دهد، بلکه برای فهم و تحلیل ضدانقلابی است که واقعاً رخ داد. از این منظر، سرگذشت گابریل میاسنیکوف و «گروه کارگری حزب کمونیست روسیه»

نمونه‌ای آموزنده و هشداردهنده است: رشته‌ای از مقاومت کارگری در برابر نظم نوین که بر ویرانه‌های انقلاب و با همان شمشیری برپا شد که روزی طبقه کارگر برای رهایی خود در دست گرفته بود؛ شمشیری که سرانجام به ابزار سلطه دولت سرمایه‌داری دولتی بدل گشت.

## منابع

### کتاب‌ها:

- ساموئل فاربر، پیش از استالینسم: عروج و سقوط دموکراسی شوروی
- باربارا آلن، الکساندر شلیاپنیکف، ۱۸۸۵-۱۹۳۷: زندگی یک بلشویک کهنه‌کار
- مارسل لیلمان، لنینسم در زمان لنین
- جی. پی. ماکسیموف، گیوتین در کار
- آنتون پانکوک، شوره‌های کارگری
- سایمون پیرانی، انقلاب روسیه در قهقرا، ۱۹۲۴-۱۹۲۰
- آیزاک دویچر، پیامبر مسلح
- کروشنات، لنین، تروتسکی و دیگران
- آنتون سیلیگا، لنینسم و فرای آن
- پل آوریچ، آنارشیست‌ها در انقلاب روسیه
- ریچارد گومبن، سنت رادیکال
- رزا لوکزامبورگ، انقلاب روسیه
- مایکل مالت، نستور ماخنو در جنگ داخلی روسیه
- ویکتور سرژ، خاطرات یک انقلابی
- نامه‌هایی از زندان‌های روسیه، کمیته‌ی بین‌المللی زندانیان سیاسی

Articles:

The Bolshevik Left and Workers Power, Michel Oliver

Lenin's Infantile Disorder, Franz Pfemfert

Bolshevik Opposition To Lenin, Paul Avrich

Kommunist, No 2 April 1918

The Communist Left in Russia After 1920, Ian Hebbes

Miasnikov's original writings:

The Same, Only in a Different Way, December 1920

Manifesto of the Workers' Group of the Russian Communist Party, February 1923

Draft Platform for the Communist Workers' International, March 1930

The Latest Deception, October 1930

The Last Testament of the Left Communist Gavriil Miasnikov, 1945

Appeal of the 22, Shliapnikov, Kollontai, Miasnikov etc, 1922

Comrades who speak French can find a further compilation of Workers Group writings here:

<https://www.leftcommunism.org/spip.php?article142&lang=fr>

ضمیمه:

### کمونیسم: راه رهایی بشریت

کمونیسم تا کنون در هیچ نقطه‌ای از جهان به‌راستی تحقق نیافته است. تمام راه‌حل‌های سرمایه‌دارانه‌ای که تاکنون آزموده شده‌اند، در سطح جهانی با شکست مواجه شده‌اند. در برابر بحران تازه نظام سرمایه‌داری - با ارتشی از بیکاران، فرودستان و آوارگان - اکنون زمان آن فرا رسیده است که کمونیسم بار دیگر به مشعل راهنمای طبقه کارگر بدل گردد و راه رهایی از مرداب فلاکتی را بنمایاند که بشریت در آن فرو رفته است.

لازم است گوش خود را بر زوزه‌های فریب‌کارانه بلندگویان بورژوازی ببندیم؛ آنان که کمونیسم را هیولای هولناک می‌نمایانند و چهره‌ی مشمئزکننده رژیم‌های استالینی و مائوئیستی را به‌جای آن می‌نشانند. این همان «آخرین فریب» است - آن‌گونه که میاسنیکوف گفته بود - فریبی بورژوایی که در واقع بازنمون سیمای پوسیده خویش را در مقابل چشمان ما می‌گذارد. با این همه، این دروغ کامل‌ترین دروغ تاریخ معاصر است، چرا که تراژدی واقعی طبقه کارگر را رقم زده است.

«گروه کمونیستی کارگران» با نامیدن آن رژیم منفور از همان آغاز به‌عنوان «نظامی استثمارگری علیه پرولتاریا»، بار دیگر امید به جهانی نو را زنده کرد؛ جهانی که هیچ پیوندی با رژیم‌های استالینی ندارد. دیگر نباید کسی بگوید: «نمی‌دانستیم در رژیم‌های بلوک شرق چه می‌گذشت!» چه کشف تازه‌ای، پس از دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰!

بورژوازی لیبرال خود آگاهانه در این دروغ سهیم بود، آن‌گاه که رژیم «پدر کوچک ملت‌ها» به او یاری رساند: نخست در پیروزی بر رژیم‌های فاشیستی، و سپس در ایجاد حوزه‌ای زنجیره به هم تنیده سرمایه برای بهره‌کشی کاپیتالیستی. اما انقلابیون روسی از همان اواخر دهه‌ی ۱۹۲۰ این دروغ را افشا کردند. کمونیسم هیچ‌گاه در این فریب استالینی شریک نبوده است. «گروه کارگران روسیه» حیثیت طبقه کارگر و نظریه‌ی انقلابی آن را از آلودگی زدود.

و ما می‌دانیم که «روز رهایی نزدیک است»، زیرا:

- آری، جوامع فناپذیرند؛ تاریخ بشریت گواه آن است. چه بسیار پادشاهی‌های نیرومند، امپراتوری‌های گسترده و نظام‌های استثمارگری که در گذر قرون از میان رفته‌اند - چنان بسیار که دیگر شمارش آن‌ها ممکن نیست.

- آری، زایش جامعه‌ای دیگر گریزناپذیر است؛ باشد که این‌بار، جامعه‌ای کمونیستی جایگزین نظام‌های کنونی مبتنی بر استثمار انسان از انسان گردد.